بسم الله الرحمن الرحيم

وانا اشهد بهامع الشاهدين وارد الجحود
على الجاحدين واعدها ليوم الدين وان
الرسول كما ارسلت وان القران
كما انزلت وان القول كما قلت
وان الساعة آتية لا ريب فيها وان
الله تعالى يبعث من في القبور عليها احيى
وعليها اموت وعليها ابعث بفضلك
وجودك وكرمك يا اكرم الاكرمين

رواه الترمذى

صح

Süleymaniye U Kütüphanesi
Kısmı Hasan Hüsnü Pş.
Yeni
Eski kayıt 836

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه واکرم انبیائه
واعز اصفیائه محمد المصطفی وعلی آله واصحابه واتباعه واحزابه
اما بعد قال الامام العالم الفاضل الکامل المجتهد امام المفسرین
عمر البیضاوی رحمة الله علیه که چون باری جل وعلا توفیق داد
تا در هر فنی از علوم دینی عجالة الوقت را در ریعان شباب
کتابی بتحریر پیوست خواستم که در علم تاریخ که معظم کتاب
ربانی وصحف سماوی بذکر آن مشحونست وفواید دینی ودنیا

در

در مطاوی آن مضمون تجارب احوال گذشتگان ارباب تدابیر را
مرشدی مشفق تر وبه حوادث ووقایع ایشان راه در وانرا
مذکری صادق مختصری سازم مشتمل بذکر مشاهیر انبیا و
اکابر علما وسلاطین عظام وملوک کرام وشطری از احوال ایشان
بر وجه ایجاز بیان کنم این کتابرا از تواریخ معتبر فراهم آوردم
ونام این نظام التواریخ کردم چه در آن سلسله حکام وملوک
ایران زمین که طول آن از فرات تا بجیحون بلکه از دیار عرب
تا حدود خجند من زمان آدم علیه السلام الی یومنا هذا وهو
الحادی والعشرون من محرم سنة اربع وسبعین وستمائة (تاریخ تألیف ٦٧٤)
٦٧٤
هجریه بر سبیل اتصال آوردم وانرا بچهار قسم نهادم وبزبان
پارسی ساختم تا فواید عامتر باشد والله تعالی هو الموفق
والهادی وهذا فهرست الکتاب قسم اول در بیان احوال
انبیا واوصیا وحکامی که از ابتداء دور آدم تا آخر ایام نوح
علیهما السلام بوده اند عدد ایشان ده تن ومدت ایشان
دو هزار وپانصد سال قسم دوم در تعداد ملوک فرس
٥٠٠

وشرح احوال ایشان عدد ایشان تا ضحاک علوانی و افراسیاب
تورانی و اسکندر یونانی و اسطحی رومی هفتاد و سه تن
و مدت ملک ایشان چهار هزار و صد و هشتاد و یک سال
و چند ماه هست **قسم سیم** در شرح حال خلفا و ائمه اسلام
رضی الله عنهم عدد ایشان پنجاه و پنجست و مدت خلافت
ایشان هشتصد و پنجاه سال **قسم چهارم** اندر اخبار
سلاطین عظام و ملوک کرام که در ایام خلفای بنی العباس
باستقلال و استبداد در ممالک ایران پادشاهی کرده اند
و ایشان هشت طائفه اند و عدد ایشان هفتاد و هشت
و مدت ملک ایشان از وقت یعقوب لیث الی یومنا هذا
چهارصد و بیست سال **قسم اول** در بیان شرح و احوال
انا انبیا و اوصیا بموجب تفصیل ادم علیه السلام شیث
ابن ادم انوش ابن شیث قینان ابن انوش مهلائیل ابن
قینان یرد ابن مهلائیل اخنوخ بن یرد و هو ادریس علیه
السلام متوشلخ ابن ادریس ملک بن متوشلخ نوح بن ملک

اول

اول ادم علیه السلام علماء تواریخ اورده اند که آدم و حوا علیهما
السلام چون از عالم علوی بعالم سفلی نقل کردند و از بهشت
باقی باین جهان فانی بپیوستند بزمین هند فرود آمدند
و انجا مقام ساختند و نهصد و چند سال بزیستند
و حوا هر نوبت که آبستن شدی پسری و دختری آوردی
و ماده هر بطنی به نر بطن دیگر دادی پس حوا خواست که
توأم قابیل در ربقهٔ نکاح هابیل اورد و قابیل باو میل
داشت و مانع گشت و بمعادات هابیل برخاست و اورا
هلاک کرد و سنت قتل در بنی ادم بنهاد و ادم علیه السلام
بداغ فراق سوخته شد و متحیر و مبتلا در جهان میگردید
و بزبان سریانی شعری میخواند که ترجمهٔ آن اینست **شعر**
تغیرت البلاد و من علیها ... و وجه الارض مغبر قبیح ... تغیر
کل ذی لون و طعم ... و قل بشاشة الوجه الملیح ... فوا اسفا
علی هابیل انه ... قتیلاً قد تضمنه الضریح ... و جاورنا عدو
لیس یغنی ... یعین لا یموت فنستریح ... تا باری تعالی شیث را

بوی داد و بدان متسلّی گشت وچون سال وی از نهصد در
گذشت بجوار حق پیوست وحوّا بعد از وی سال دیگر بزیست
وهردو را در زمین هند دفن کردند وگویند بکوه قبیس
وطائفهٔ گویند نوح علیه السلام بوقت طوفان اجزاء ایشانرا
باخود برداشت وبعد از زوال آب بزمین بیت المقدس دفن
کرد وقصّهٔ آفرینش وی وسجود ملائکه ووسوسهٔ ابلیس
واخراج ایشان از بهشت مشهورست ودر قرآن مجید مذکور
واز شرح مستغنی شیث بن آدم علیهما السلام چون اجلش
در رسید وخطاب ارجعی بگوش هوشش بشنید شیث را
وصی کرد وهمگنانرا بمتابعت ومطاوعت او فرموده وباری
تعالی اورا خلعت رسالت داد وتاج نبوّت برتارک مبارکش
نهاد ومدّت چهل ودو سال عالم را بانوار شرع وآثار عدل
منوّر ومزیّن کردانید وسالش به نهصد ودوازده کشید
وعمرش بآخر آمد در جوار ابوین دفن کردند انوش بن شیث
چون آثار عجز وضعف وانکسار خود بدید انوش را وصی
کردانید

کردانید وریاست اولاد آدم بوی داد وزمام امور سیاست
در قبضهٔ تصرّف وی نهاد وبرعایت رعیّت وصیّت فرمود
پس قریب ششصد سال بران قیام نمود وعمرش سپری گشت
قینان ابن انوش ره پس این قینان بحکم وصیّت برجای
پدر بنشست وبمراسم پیشوایی وسرداری قیام نمود
وهیچ قدر از متابعت واقتفاء آباء بزرگوار تجاوز
وانحراف نکرد وقریب نود وپنج سال دران بسر برد
ودر وقت وفات پسر بزرگتر را عقد وصایت وعهد
ولایت استوار کرد ودرگذشت مهلائیل بن قینان در
زمان او بنی آدم بسیار شدند واز انبوهی در زحمت
بودند مهلائیل ایشانرا در اقطار زمین متفرّق کردانید
وخود با اولاد شیث علیه السلام بزمین بابل آمد وشهر
سوس بساخت وبابل نیز گویند که وی کرده است
وپیش از وی شهری نساخته بودند ومأوای بنی آدم در
مغارها وبیشها بودند ونهصد وبیست وشش سال بزیست

ابتدای وضع اساس بنای بلاد
واقدم شهرهای جهان

ویزد را وصی کرد یزد بن مهلائیل بعد از پدر بخلافت وی
قیام نمود واو را فرزند بسیار بود واز ایشان یکی اخنوخ
بود ومدت عمر او نهصد وشصت ودو سال بود انوخ بن
یزد چنین کویند که در ایام یزد بتها ساختند وبعبادت
ایشان مشغول شدند پس باری تعالی باخنوخ که ویرا
ادریس کویند وحی فرستاد تا مردمانرا دعوت کند واز
بت پرستی باز دارد وچنین کویند سنت جهاد وسبی
وی نهاد با اولاد قابیل مقاتله کرد وزنان وکودکان
ایشان برده کرد واستنباط خیاطت او کرده است وچون
سیصد وشصت وپنج سال از عمر او بکذشت باری تعالی
او را باسمان برد واکنون انجاست متوشلخ ابن اخنوخ
او را فرزند بسیار شد چنانکه از عدد در کذشت وچون
عمر وی به نهصد رسید او را پسری آمد ونام او لمك کرد
وبعد از ان دویست ونود سال دیکر بزیست لمك بن متوشلخ
مرد موحد بود وبسیاری بواسطهٔ ارشاد او از بت پرستی

ابتدای سنت غزا وجهاد وسبی وصنعت خیاطت

تبرا

تبرا کردند نوح علیه السلام ابن لمك ابن عباس رضی الله عنهما
چنین کوید که چون عمر نوح بچهارصد وهشتاد رسید
او را وحی آمد ومدت صد وبیست سال صد خلق کرد
ودرین مدت هشتاد تن بدو ایمان آوردند پس باری تعالی
طوفان فرستاد واو واین هشتاد تن در کشتی نشستند
وخلاص یافتند واو بعد از طوفان سیصد سال دیکر بزیست
واز ان هشتاد تن سه تن پسر نوح بودند سام وحام ویافث
وباقی از اولاد شیث علیه السلام واو را پسر دیکر بود یام نام
وکافر بود ودر طوفان هلاك شد وچنین کویند که این جمع که
با نوح بود ایشان نیز بعد از طوفان وفات یافتند ونوح
با این سه پسر بماند وانتساب بنی آدم بعد از طوفان باین
سه تن است والله اعلم قسم دوم در ذکر ملوك فرس ومشاهیر
انبیا علیهم السلام واکابر علما که در ایام ایشان بودند اتفاقست که
جمهور ملوك فرس چهار طبقه اند همه از یك اصل وعدد
ایشان تا ضحاك علوانی وافراسیاب توارانی هفتاد ویك اند

ومدت ملک ایشان تا روزگار اسکندر واسحطی رومی
چهار هزار وصد وهشتاد ویک سال وچند ماه بود
تفصیله طبقهٔ اول پیشدادیان باضحاک وافراسیاب
یازده تن ومدت ملک ایشان دو هزار وپانصد وهشت
سال بوده طبقهٔ دوم کیانیان عدد ایشان نه تن مدت
ملک ایشان هفتصد وهشت سال طبقهٔ سیوم اشغانیان
عدد ایشان بیست تن مدت ملک ایشان چهارصد وبیست
وسه سال طبقهٔ چهارم ساسانیان عدد ایشان سی ویک
مدت ملک ایشان چهارصد وبیست ونه سال اکنون طبقهٔ
اول پیشدادیان وضحاک وافراسیاب بدین موجب اند
کیومرث هوشنگ طهمورث جمشید ضحاک افریدون
منوچهر بهرامیان افراسیاب زاب بن طهماسب کرشاسف
کیومرث پادشاه اول است باتفاق ارباب تواریخ اول کسی که
پادشاهی کرد وآیین پادشاهی بجهان آورد کیومرث بود
مغان کویند او آدمست ودیکر مورخان ایشانرا بدین باور

ندارند

اول ملوک جهان وقدم السلاطین زمان

[illegible]

ندارند بلکه امام جهان ابو حامد محمد الغزالی قدس الله سره
العزیز در کتاب نصایح الملوک آورده است که او برادر شیث
علیه السلام است وجمع دیکر کویند که از اولاد نوح است علیه السلام
واین ظاهرتر است از برای آنکه اتفاقست که ابرهیم خلیل علیه السلام
در زمان ضحاک بوده است واز ایام ضحاک تا عهد کیومرث
قریب هزار سالست واز دور ابرهیم علیه السلام تا زمان طوفان
قریب هزار وچهارصد سال وهمچنین اتفاق کرده اند که موسی
علیه السلام در ایام منوچهر بوده است واز دور او تا زمان
کیومرث بقول عجم قریب دو هزار ودویست سال است وبقول
علماء بنی اسرائیل از ایام موسی علیه السلام تا وقت طوفان قریب
این مقدار باشد هم آنکه نسابهٔ عجم ضحاک را به پدر نسبت
با تاذ برند که پدر عرب بوده است وهوشنگ از نبیرکان
کیومرثست که اصل ملوک عجم است ونسابهٔ عرب نسب او
بسه پدر بآدم برند از اولاد سام بن نوح علیه السلام که پدر
عرب بوده است برادر او ارفخشذ که پدر فرس بوده وتوابع

میان این هرد و نقل آنست که تا زادم است و هوشنج
ارفخشذ و کیومرث سام ابن نوح و قومی گفته اند که کیومرث
حام ابن یافث است و این ضعیف است چه یافث پدر
ترکست والله اعلم فی الجمله باجماع کیومرث اول پادشاهان
است و گویند که ابتدا بنیاد شهر کردن او نهاد یکی اصطخر
و بیشتر اوقات آنجا مقام ساختی و دوم شهر دماوند
و گاه گاه آنجا بودی و مدت هزار سال بزیست اما قریب
چهل سال پادشاهی کرد و بجوار حق پیوست و نبیرهٔ خویش را
ولی عهد کرد هوشنگ پادشاهی بود با علم و داد و او
کتابی دارد در حکمت عملی و آنرا جاودان خرد گویند
و سطری از آن حسن بن سهل وزیر مامون یافته است
و بازبان عربی آورده و شیخ ابو علی مشکویه در کتاب آداب
العرب والفرس تضمین کرده و مطالعهٔ آن دلیل ظاهر است
بر حصافهٔ نفس و کمال فضل او و عجم دعوی کنند که پیغمبر
بوده است و از غایت عدلش پیشداد گویند و مدت

چهل سال پادشاهی کرد و تاج بر سر نهاد و از سنگ آهن برون
ابتدا ظهور معدن آهن
آورد و از آن آلتها ساخت و در عمارت اصطخر که دار
الملک بود بیفزود و دو شهر بنا کرد سوس و بابل و بعضی
گویند بابل ضحاک ساخته است و در بعضی از تواریخ آورده که
او طریق تجرد سپردی و همواره در کوهها بعبادت مشغول
بودی جمعی از دیوان در حالت سجده سنگ بر سر وی زدند
و او را هلاک کردند پس کیومرث مدتها تضرع میکرد و نمی
شکیبید تا شبی در خواب از حال او آگاهی یافت و روز دیگر
آهنگران جمع کرد و از ایشان کینه باز خواست و جمله را هلاک
کرد و در مقام ایشان شهری بنا کرد و آن شهر بلخ است طهمورث
بنای شهر بلخ
چون هوشنگ درگذشت نبیرهٔ وی طهمورث که ولی عهد او
بود بر جای او بنشست و برعایت خلائق و حمایت ولایت
قیام نمود و طریق عدل و نصفت پیش گرفت و مدت سی سال
پادشاهی کرد و شهر نیشابور را از فارس و کهندز مرو بنا کرد
بنای شهر نیشابور
و اندر زمان وی قحطی پدید گشت و منعمانرا فرمود تا بطعام

فرمود تا بطعام شبانگاه بسازند وخورش بامداد
ابتدای وضع سنت صوم
بدرویشان دهند وسنت روزه بنهاد وچنین گویند که
وبای عظیم ظاهر گشت هر کرا عزیزی وفات میکرد صورتی
ظهور وبای عظیم وابتدای بدعت بت پرستی
میساخت وبدعت بت پرستی ازان برخاست **جمشید**
طهمورث را فرزند نبود وجمشید برادر وی بود وبروایتی برادر
زاده وبغایت با جمال وکمال وفر وبها بود ودر علم وعقل مشار الیه
عظمای فرس بروی جمع شدند واورا ملک گردانیدند وکمر طاعت
برمیان ببستند پس او بتدبیر امور وترتیب ادوات والات حرب
واستنباط صنایع مشغول شد وشهر اصطخر از انک بود بزرگتر
گردانید چنانکه طول آن از حد خفرک بود تا اخر رامجرد بقدر
دوازده فرسنگ در عرض ده فرسنگ وبنای عظیم دران
بساخت وامروز طلل وستونهای ان مانده وانرا چهل مناره
خوانند وکس درجهان مثل ان عمارتی نشان نداده است
وچون این عمارت تمام گشت جمله ملوک واکابر اطراف بخواند
ودران ساعت که افتاب بنقطهٔ اعتدال ربیعی رسید در آن

خانه

خانه برتخت نشست وهمگنانرا بعدل وشفقت وعده داد
ابتدای وضع روز نوروز
وآن روز را نوروز نام کردند ومدت پادشاهی وی بقریب
هفتصد سال رسید وبطر نعمت گرفت وسودای حماقت وتجبر
در وی غلبه کرد وجهانیانرا بعبادت خویش دعوت کرد وبتان
برصورت خویش بساخت وباقالیم فرستاد وتا انرا می پرستند
پس باری تعالی شداد عاد را غلبه داد تا برادر خویش ضحاک
علوانی را فرستاد تا جمشید را جمع کرد وپاره پاره گردانید
حکایت عادیان بدانکه ادم برادر ارفخشذ را هفت پسر بود
عاد وثمود صحار وطسم وجدیس وجاسم ووبار عاد به یمن شد
وثمود میان حجاز وشام مقام ساخت وطسم بعمان وبحرین
فرود امد وجدیس بزمین یمامه وصحار باراضی طی وجاسم
بمیانه حرم وسفوان ووبار بزمینی که بوی باز خوانند واولاد
عاد بسیار شدند ومستولی گشتند ومهتر ایشان عمرو ابن
عاد بود چون درگذشت از پسران وی شداد وشدید پادشاه
گشتند وبرجهانیان غلبه کردند وضحاک را بزمین بابل وفارس

فرستادند وجمشید را قهر کند وان جایگاه فرو کرفت واغاز
جور وظلم کرد پس باری تعالی هود علیه السلام بن خالد بن خلود
بن عیص بن عملاق را پیغامبر فرستاد وعادیان را دعوت کرد
وشداد بوی التفات نکرد تا بلای اسمانی بوی رسید وبار
دیکر معاندان بریح العقیم هلاك شدند مرثد ابن شداد به
پادشاهی بنشست وبه هود علیه السلام بکروید وباوی در حضرموت
می بود وانجا که درکذشتند فریدون بن کیقباد از اسباط
جمشید است وپدران او از ضحاك کریخته بودند ودرمیان شبانان
می بودند چنین کویند که قرب هزار سال ضحاك پادشاه
ایران زمین بود وهمواره ظلم وجور میکرد ونیز در اخر امر
دو سلعه بشکل دو مار دوشهای او بر امد ووجع آن جز بمغز
سر آدمی ساکن نمی شد واز برای طلای آن خلق بسیار بقتل
اوردند کاوه اهنکر از اصفهان بجهت انکه دو پسر وی کشته
بودند خروج کرد وپوست اهنکران برسر چوب کرد وضحاك را
دشنام داد وخلق بسیار بوی جمع شدند وروی بضحاك

نهادند

نهادند وضحاك از ایشان بکریخت پس ایشان فریدون را طلب
کردند وبه پادشاهی بنشاندند وضحاك را بکرفتند وبه قتل
اوردند وان چوب وپوست را بفال داشتند ودرفش
کاویانی لقب کردند ومرصع کردانیدند وفریدون اهنك عادیان
کرد وایشانرا متفرق کردانید وبر مملکت ایشان مستولی کشت
وعزم دیکر مواضع کرد وبیشتر معموره عالم بکشود وتمامت
رعیت در ظل رأفت ومعدلت خویش بداشت وجمله ممالك
بر پسران سه کانه قسمت کرد روم ومغرب بسلم داد وترکستان
وچین بتور وفارس وعراق وخراسان وقهستان بایرج
داد بسبب انکه اورا دوستر میداشت پس ایشان هردو
متفق شدند وایرج را بکشتند بعد از مدتی منوچهر که
از نژاد ایرج بود برفت وخون پدر از ایشان باز خواست پس
عمر فریدون سپری شد ومدت ملکش پانصد سال بود
منوچهر بن میشخور جمعی کویند که دختر زاده ایرج بود وجمعی کویند
که پسر زاده چون فریدون درکذشت منوچهر بحکم ولی عهدی بپادشاهی بنشست

وبهر اقلیمی پادشاهی وبهر دیهی دهقانی فرستاد ونهر فرات را
حفر کرد واب بعراق اورد وبوستان بساخت وانواع اشجار
ورياحين از بیشها وکوهها بدان نقل کرد وبعمارت عالم
مشغول شد وایام دولتش بشصت رسید ودر آن
ایام افراسیاب از نسل تور اهنك وی کرد بالشکر عظیم
منوچهر از وی بگریخت وبطبرستان شد وافراسیاب
از پی وی نتوانست رفت پس صلح کردند برانکه ماورای جیحون
افراسیاب را باشد وباز کشت هم در زمان وی باری تعالی
شعیب صلوة الله علیه باولاد مدین بن اسمعیل بن ابرهیم علیهما
السلام فرستاد **موسی وهرون** صلوات الله علیهما بفرعون
نام او ولید بن المصعب واز اولاد عادیان بود که شداد
عاد ایشانرا بحاکمی بمصر فرستاده بود وقصهٔ ایشان مشهورست
افراسیاب بعد از وفات منوچهر بپادشاه شد ومدت دو
سال بقتل وخرابی مشغول بود **زاب بن طهماسب** از اسباط
منوچهر خروج کرد وافراسیاب از وی بگریخت وباز بحدود خود

رفت

رفت وزاب باصلاح فساد وتلافی خرابی افراسیاب مشغول کشت
ودو رود آب بعراق اورد که انرا زابین کویند وسی سال بعدل
وراستی بسر برد مملکت به برادر زادهٔ خود **کرشاسف کشتاسب**
که مادرش دختر بن یامین بن یعقوب علیه السلام بود سپرد
ومدت بیست سال پادشاهی کرد ورستم دستان از نسل وی
بود والله اعلم **طبقهٔ دوم** کیانیان ومدت ملك ایشان
هفصد وهشت سال عدد ایشان نه پادشاه واسکندر رومی
در اخر ایام ایشان بوده است ومدت ملك او سیزده سال
بوده است اسامی ایشان ومدت ملك ایشان کیقباد
صد وبیست سال کیکاوس صد وپنجاه سال کیخسرو شصت
سال لهراسب صد وبیست سال کشتاسب صد وبیست سال
بهمن صد ودوازده سال همای بنت بهمن سی سال دارا
ابن بهمن دوازده سال دارا بن دارا دوازده سال **شاه
کیقباد** اول کیانیان است واز اسباط نوذر بن منوچهر
بود وهمواره برکنارهٔ جیحون بودی وبا ترك محاربه کردی

واز پیغمبرانی که در زمان وی بوده اند حزقیل والیاس بن
الیسع واشموئیل علیهم السلام اند کیکاوس پسر زادهٔ کیقباد
وولی عهد او بود ومدت صد وپنجاه سال پادشاهی کرد
وبه بلخ مقام داشت پسری داشت سیاوش نام که حصافت وشجاعت
یگانه بود واز رستم دستان تربیت وتادیب گرفته بود
زن کیکاوس بر او تهمتی کرد وپدر بر وی متغیر شد سیاوش
پیش افراسیاب رفت ودختر وی زن کرد برادر افراسیاب
سعایت وی کرد تا او را بقتل آورند وزنش بعد از وی
بچند ماه پسری آورد نامش کیخسرو کرد ودر ترکستان
پرورش یافت تا بحد بلوغ رسید آنگاه گیو بن گودرز
اصفهانی برفت واو ومادرش را بپارس آورد وچنین
گویند که موی فرو گذاشتن وجامهٔ کبود پوشیدن مردان
وزنان از تعزیت سیاوش مانده است واز پیغمبران وحکما آنکه
که در زمان وی بوده اند داود وسلیمان ولقمان علیهم السلام اند
واز آثار او آنست که رصدی ببابل ساخت واین آنرا

تل

تل عقرقوف گویند کیخسرو چون کیخسرو بدین جانب آمد کیکاوس
بغایت پیر بود وعاجز پادشاهی بوی باز گذاشت واو
بر تخت نشست وخطبه کرد وهمگنان را بعدل وعاطفت
وعده داد وعم خویش وبرادران وطوس که از ابنای ملوک بودند
با لشکر تمام بجنگ افراسیاب فرستاد واز مقاومت او
عاجز ماندند پس رستم را با جمعی دیگر بمعاونت ایشان
فرستاد ونیز گویند که کیخسرو خود برفت ومیان ایشان
جنگهای عظیم رفت وباخر الامر شیده پسر افراسیاب
با لشکر تمام بزمین خوارزم آمد وکیخسرو را انجا رزق
خواند کیخسرو او را باول ضربت هلاک کرد وآن رزم را
خوارزم نام کردند وان زمین را بدان نام نهادند پس
افراسیاب بگریخت ودر حدود آذربایجان گرفتار شد
وکیخسرو او را بقتل آورد ودل از کینه صافی کرد پس چون
ایام دولتش بشصت رسید لهراسب را وصی وولی عهد
کرد وخود کرانه جست وناپدید گشت وجمعی گویند که سلیمان علیه السلام

اهنگ وی کرد واو از اصطخر بگریخت وبه بلخ رفت وانجا هلاک
شد واز مشاهیر حکما که معاصر وی بودند فیثاغورس بوده
تلمیذ داود نبی علیه السلام ولقمن حکیم لهراسب نبیرهٔ برادر
کیکاوس است ومقام او بیشتر به بلخ بودی وهمواره بتسخیر
ملوک وممالک مشغول بودی تا بیشتر اقالیم بگشود وایام
پادشاهی وی بصد وبیست رسید وضعف وپیری در وی
اثر کرد پس پسر خویش را قائم مقام خویش کرد واز مشاهیر
انبیا که در عهد وی بوده اند ارمیا وعزیر اند علیهما السلام
وبخت نصر بن کیو بمحاربهٔ جاعیم بن سلیمان رفت وبیت المقدس را
دو نوبت با زمین راست کرد که کماشتهٔ وی بوده بزمین بابل
ظهور زردشت متنبی
وموصل گشتاسب پسر لهراسب بود در زمان وی زردشت
بدین مجوسی دعوت کرد ومردم را از دین صابیان باز داشت
ودر کوه نفشت از اصطخر مقام ساخت ودرین کوه وحوالی آن
صورتها ودخمها باشد ومدفن ملوک عجم اکثر انجاست وکوههای
عجم که پیش از اسلام بوده اند بر سه گونه باشد بعضی در غارها

ودخمها

ودخمها که در ساخته اند وبعضی در پایین کوهها نهاده اند وسنگ
بسیار بران ریخته اند همچون تلی کشته وبعضی درختها نهاده اند
وخشت در زیر زمین تعبیه کرده پس گشتاسب بدو بگروید وبا
ظهور آتشکده های
اصطخر آمد وبدان کوه نشست وبزند خواندن مشغول گشت
وآتشکده ها ساخت لهراسب پدرش بغایت پیر بود ودر بلخ
بود که ارجاسب ملک ترک خراسان را خالی یافت واهنگ
بلخ کرد ولهراسب را بکشت ودختران گشتاسب ببرد وچون
گشتاسب ازین حال آگاه شد پسر خویش اسفندیار را بفرستاد
وبا ارجاسب جنگ کرد واو را بکشت ودر رویین دز وبسی
از ترکستان خراب کرده تا تبت برفت وایشان را مقهور کرد وخواهران
ازو باز ستد وپادشاهی باولاد اغریرث ابن پشنگ برادر
افراسیاب داد که از پیغمبرانش شمرده اند وجز وی در ترک
پیغمبر نبوده است ودر دست ایشان بماند تا زمان اسکندر
وچون اسفندیار را بجنگ می فرستاد از قلعهٔ اصطخر فرستاد
وگفت البته می باید که خون پدر لهراسب را باز خواهی وباز مگردی

تا دفع کاویانی که از اعزیز میداشتند باز ستاند اسفندیار
همچنان کرد و خواسته و غارت بسیار آورد و چون باز گشت
از پدر پادشاهی خواست پدرش اجابت نکرد و او را بجنکها
میفرستاد و مظفّر و منصور باز می آمد و در آخر کار وعدهٔ
پادشاهی دادن از حدّ گذشت گفت حرب دیگر مانده است
اگر آن تمام کنی پادشاهی بتو سپارم و او را بجنگ رستم
فرستاد و اسفندیار از رستم بسی مردانه تر بود امّا او را
بحیلهٔ سیمرغ و غیره بکشت گشتاسب از فرستادن او پشیمان
شد و ولی عهدی به پسر اسفندیار بهمن داد و از آثار گشتاسب
بیضاست که ولایتی بغایت نزهست و میوه های نیکو و آب و آن
بسیار و مزارع فراوان دارد که طول آن دو فرسنگ است
و در تمامت فارس چنان مرغزاری نشان دهند و پیوسته این
ولایت مجمع و منبع فضلا بوده است مثل امام عبدالله که شیخ
ابو اسحاق فیروزابادی ذکر او در طبقات فقها آورده
و قاضی ابوبکر که در فنون علوم تصانیف معتبر دارد و شیخ عالم

صفت ولایت بیضا

شهاب الدین ابوبکر و امام محقق فخر الدین محمد بن علی و دیگر اجداد
اقارب این ضعیف که ذکر و تصانیف ایشان درین صوب معروف
و مشهورست و از حکما که در روزگار وی بوده است سقراط
عابد تلمیذ فیثاغورس و جاماسب که در علم نجوم بی نظیر
بوده است و مدفن وی در شهر خفر است از فارس و از حوادث
زمان وی آن بود که تبّع ملک یمن بدست فرو گرفت و مستولی
گشت بهمن ابن اسفندیار چون بر تخت نشست بر کینهٔ پدر
لشکر فرستاد و زابلستان خراب کرد و برادر رستم زواره را
بکشت و رستم نمانده بود و بخت نصر بن بخت نصر از بابل معزول
کرد دیگرش از اسباط جاماسب بن لهراسب که مادرش دختر
یکی از انبیای بنی اسرائیل است علیهم السلام بعوض بفرستاد تا بنی
اسرائیل جمله باز به بیت المقدس فرستد و کسی که ایشان خواهند
بر سر ایشان کمارد و کیرش ایشان را جمع کرد و دانیال پیغامبر را
علیه السلام باتفاق ایشان ریاست بنی اسرائیل و ملک شام
بوی داد و ایشان را باز بمقام خویش گسیل و بیت المقدس را

عصر سقراط حکیم

عمارت فرمود و مادر بهمن از اولاد طالوت و زنش از نژاد
رجبعام بن سلیمان علیه السلام و او را دو پسر بود ساسان
و دارا و سه دختر همای و فرنک و بهمن دخت و ساسان به
زهد و عبادت اختیار کرد و از خلق کرانه کرد و دارا خورد بود
همای را ولی عهد ساخت و جمعی گویند که بهمن رنجور شد
و همای از وی بدارا آبستن بود و تاج بر شکم وی نهاد و ساسان
از آن کوفته شد و انزوا پیش گرفت و ملوک و اکابر چون
تاج بر شکم زن نهاد بیعت کردند و از آثار بهمن در فارس
بندیست که بر رود سیکان بسته اند و منبع این رود
از دهیست که آنرا النجویه گویند و امیر سعید مقرب الدین
آنرا بر رباطی که بر سر راه بغداد ساخته است در صحرای
زریان وقف کرده و شهر فسا و جهرم و بوشکان و مدت
ملک او صد و دوازده سال بود و از اکابر علما و اساطین
حکما که در عهد وی بوده اند سقراطیس و بقراط طبیب بوده اند عصر بقراط حکیم
همای بنت بهمن زنی با حزم و رای بوده است و سیرت پسندیده

داشته

داشته و مدت سی سال پادشاهی کرد و آخر الامر ملک را
بدارا سپرد و جمعی گویند چهل مناره و خانه عظیم که در
وسط اصطخر بوده است و مسلمانان آنرا مسجد ساخته اند
و این زمان خراب شده دارا ابن بهمن پادشاهی با عدل و رای
بوده است و بیشتر ملوک آفاق وی را مطیع و منقاد بوده اند
و وزیری داشت و با عقل و رای رشتین نام و اکثر مقام
دارا بپارس بوده است بشهر دارا جرد و کوره که بدان
منسوبست وی ساخته و مدت ملک او دوازده سال
عصر افلاطون الهی و از حکمای عصر وی افلاطون الهی است تلمیذ سقراط عابد
دارا ابن دارا و جمعی او را اردشیر ابن دارا گویند چون پدرش
درگذشت و ملک بر وی مقرر شد بر رشتین متغیر شد
بسبب سعایت همزادی که داشت بیری نام و قصد کرد
تا وی را معزول کند رشتین آگاه شد کس فرستاد تا سکندر
رومی را بدان داشت که بر وی عاصی شد و خراجی که بپدر
اسکندر می فرستاد در میان تخم خاک زرین می نهاد چون

یک سال نفرستاد دارا کس فرستاد که پدران تو باج می‌فرستادند
تو چرا نمی‌فرستی جواب داد که آن مرغ بمرد که بیضهٔ زرین می‌نهاد
یعنی پدرش واکنون میان ما حرب است تهیهٔ حرب ساختند
وگویند دو مرد همدانی دارا از لشکر دارا بفریفت و خواسته
قبول کرد که دارا را زخم زدند و در لشکر اسکندر گریختند
اسکندر بیامد و سر وی بر زانو نهاد و سوگند خورد که
من نفرموده بودم و قصد قتل تو نکردم دارا از وی التماس
کرد تا قاتلان وی را بکشد و دختر او را زن و بر اولاد
ملوک فارس بیگانه نگمارد و ایشان را خوار نگذارد اسکندر
از وی بپذیرفت و بدان وفا کرد و ازین جهت ملوک طوائف
بگماشت که مخالفت عهد نخواست کند و نیارست از
اقارب کسی قائمقام وی داشتن مبادا که مستولی شود و از
وی یا اولاد وی کینه خواهد و نیز گویند که ارسطاطالیس
تلمیذ افلاطون او را بدین اشارت کرد اسکندر الملقب بذی القرنین — عصر ارسطالیس
این اسکندر پسر فیلقوس یونانی بوده نبیرهٔ عیص بن اسحق النبی
علیه

علیه السلام و جمعی گویند که دارا بن بهمن دختر فیلقوس بخواست
چون بوی رسید از بوی دهن وی گشت او را باز بپدر
فرستاد و با اسکندر از وی آبستن گشته بود و سی و شش
سال بزیست و سیزده سال در جملهٔ جهان بگردید و تمامت
معمورهٔ زمین در تحت امر خود در آورد و چند شهر بنا کرد
و از آن جمله شهرستان مرو و هرات و اصفهان است و سد
یأجوج و مأجوج وی کرد و نیز گویند که اسکندر غیر آن
بوده است و بوقت مراجعت در شهرزور در بابل رحلت کرد
و بجوار حق پیوست و پادشاهی بر پسرش عرضه کردند قبول
نکرد و بعلم و عبادت مشغول گشت پس بطلیوس بر جای
اسکندر داشتند طبقهٔ سیم اشغانیان و ملوک طوائف
اسکندر چون فارس بگشود ابنای ملوک جمع کرد و محبوس گردانید
و نامه بارسطاطالیس نوشت که این فتح که مرا افتاد از تأیید
آسمانی و توفیق ربانی بود و این ملوک زادگان مردمان با
فر و بها و از گذاشتن ایشان می‌ترسم ارسطاطالیس جواب کرد که

بمجرد استشعار ایشانرا نشاید کشت وچون بی جنایتی
نشاید ریخت شرعًا وعقلاً واکر تو ایشانرا هلاك کنی باری
تعالی کسانی دیکر بکارد تا ترا وفی آن از خاندان تو بکنند پس
صواب آنست که هر یك را بر صوبی کماری تا پیوسته بایکدیکر
مشغول باشند اسکندر همچنان کرد وممالك اصلی ایران
برایشان قسمت وفارس که دار الملك اصلی بود وزمین عراق
وجزیره که متاخر ممالك رومیان بوده است با سطخی رومی
داد وقریب چهار سال باوی بماند پس اشك بن دارا
خروج کرد واسطخی را هلاك کرد ومتصرفات وی بدست
فرو کرفت وبا دیکر ملوك طوائف بساخت وباتفاق ایشان
ممالك ایرانرا از رومیان خالی کرد وایشان نیز اورا
وخاندان اورا پیوسته مبجل ومعظم داشته اند
وجمعی کویند که اشك ابن دارا خروج کرد وچون وی کذشت
اشك خال وی بود واز نسل برادر کیخسرو قائمقام وی
کشت ومدت ملك اشغانیان ودیکر ملوك طوائف قریب

دویست

دویست وپنجاه سال بود وجمعی کویند چهارصد وسی سال
وبیشتر مورخان ذکر ایشان بتفصیل نیاورده اند اما اشغانیان
چون تختکاه داشته اند وممالك ایشان فسیح تر بوده وبر
دیکران مقدم بوده اند اسماء ایشان بتفصیل یاد کنیم واز
انبیای بزرك که در زمان وی بوده جرجیس علیه السلام
بوده است ودر جزیره زکریا علیه السلام وعیسی ویحیی علیهما
السلام در شام واز واقعه حوادث اصحاب الکهف دوپس
ورامین از ملوك طوائف بوده اند بجانب خراسان وعدد ایشان
پنجاه پادشاه اشغان ابن دارا اول اشغانیان بوده است
وجمله ایشان بوی نسبت کنند مدت ملك او ده سال اشك
ابن اشکان مدت ملك او بیست سال شابور ابن اشکان شصت
سال وعیسی علیه السلام در زمان وی مبعوث کشت بهرام
بن شابور یازده سال پادشاهی کرد بلاش بن بهرام او هم یازده
سال هرمز بن بلاش نوزده سال پادشاهی کرد نوش بن بلاش
چهل سال فیروز بن هرمز هفده سال بلاش ابن فیروز دوازده سال

عدد اصحاب الکهف

خسرو بن بلاذان عم فیروز چهل سال بلاش بن بلاش ابن فیروز
بیست وچهار سال اردوان بن بلاشان سیزده سال اردوان
بن اشغان ابن عم اشك است بیست وسه سال بلاش ابن
اشغان یازده سال خسرو بن اشغان دوازده سال خودرز
بن اشغان سی سال این خودرز بود که بشام رفت بسبب
کشتن یحیی علیه السلام وجهودانرا قمع کرد وذلیل کردانید
واواره کرد وآن ذل در ایشان بماند ونبوت ازان پس
از بنی اسرائیل منقطع گشت نبری بن خودرز بیست سال
خودرز ابن نبری یازده سال اردوان سی ویك سال واین
اردوان آخر اشغانیانست که اردشیر بابکان ویرا هلاك کرد

نام پادشاه عالیشان که خون حضرت یحیی علیه السلام از کفرهٔ یهود تضمین کرد

انقطاع نبوت از بنی اسرائیل

ملوك ساسانیان

طبقهٔ چهارم ساسانیان مدت ملك ایشان قریب
چهارصد وسی ویك سال وعدد ایشان سی ویك نفر تفصیل
اردشیر بن بابك چهارده سال ودو ماه شابور ابن اردشیر
سی ویك سال ونیم هرمز بن شابور دو سال بهرام ابن هرمز
سه سال وسه ماه بهرام ابن بهرام هفده سال بهرام بن بهرام بن

بهرام

بهرام سیزده سال نرسی ابن بهرام ابن هرمز هفت سال ونیم
هرمز ابن نرسی ابن بهرام هفت سال وپنج ماه شابور ابن هرمز
هفتاد ودو سال اردشیر بن هرمز چهار سال شابور بن شابور
ابن هرمز پنج سال وچهار ماه بهرام ابن شابور ابن هرمز یازده
سال یزدجرد بن بهرام بیست وپنج سال وپنج ماه بهرام گور بن یزد
جرد بیست وسه سال یزدجرد بن بهرام گور هفده سال وپنج
ماه فیروز ابن یزدجرد چهار سال بلاش ابن فیروز چهار سال
قباد ابن فیروز چهل وسه سال جاماسب فیروز سه سال
کسری انوشروان بن کیقباد چهل وهفت سال هرمز بن انوشروان
یازده سال وچهار ماه پرویز بن هرمز سی وهشت سال
شیرویه بن پرویز هفت سال اردشیر بن شیرویه یکسال وشش
ماه کسری ابن ارسلان یکسال وپنج ماه کسری بن قباد بن هرمز
سه سال توران بنت پرویز یك سال وچهار ماه پرویز ابن
بهرام شش ماه آزرمی بنت پرویز چهار ماه فرخ زاد بنت پرویز
شش ماه یزدجرد بن شهریار آخر ملوك عجم بیست سال اول اردشیر بن بابك

نبیرهٔ ساسان بن بهمن است در روزگار اردوان خروج کرد
واصطخر فرو گرفت بسبب آنکه پدر مادرش آنجایگاه حاکم بود
و کرد آنکه پیوسته لشکر فرس ایشان بوده‌اند با وی متفق
شدند بجهت آنکه ساسان در میان ایشان بود و نیز از
ظلم ملوک طوائف ستوه شده بوده‌اند و اردوان را بکشتند
و دیگر ملوک جمع کردند و چنین گویند که از ملوک چهارگانه
جمله جهان را در تحت حکم خود آوردند یکی اردشیر بود و
در عدل و سیاست قاعده نهاد که پیش از وی ننهاده بودند

ابتدای وضع سیاست

و اورا وصایا و عهود است بغایت خوب و از آثار او کوره
اردشیر است از پارس و اصل آن گور فیروزآباد است که
بقدیم آنرا جور گفتندی و بعد از اردشیر خراب گشت و شاه
فیروز آنرا عمارت کرد و فیروزآباد نام کرد و شهر قدیمست
و در میان آخره افتاده است و آنرا سوری محکم بود چون اسکندر
بانجا رسید عاجز شد از ستدن آن پس روی که از بالای
آن می‌آمد و بر سر کوه میرفت در آنجایگاه انداخت و خراب کرد

وآن آب

وآن آب متواتر بانجایگاه میرفت و منفذ نمی‌یافت و جمع میگشت
تا همه جور دریا شد اردشیر مهندسان بفرستاد تا سبب آن
طلب کردند و کوه ببریدند و از آن خالی کردند و شهری مدوّر
بنیاد نهادند و در آنجا عمارتهای غریب و بناهای عالی ساختند
و آن هنوز مانده است و شهر بردشیر که آنرا گواشیر میگویند
از کرمان و اهواز از خوزستان و جزیره از موصل و خط از
بحرین از بنای اوست و درود مشرقان حفر وی کرد و مدت
سی سال رایت پادشاهی برافراشت و چهارده از آنکه حکم او
در ربع مسکون نفاذ یافت شابور بن اردشیر پادشاهی بود
با عدل و سخاوت و رای و شجاعت و مدت سی و یکسال و چند ماه
پادشاهی کرد و در جهان بسیار عمارت کرد و از جمله شهر نیشابور
که طهمورث بنا کرده بود و اسکندر خراب کرده آبادان کرد اند
و در شعبی از صبوری آن است غاری هست و صورت شابور
از سنگ تراشیده چنانکه بشکل ستونی در میانه غار ایستاده
است و بر سر شعب صورت چند کرده‌اند و در میانه آن شهر

صورت زنکی ایستاده ساختند وبلاد شابور از جبل جیلویه
از اعمال فارس وحد شابور از خورستان وشادشابور
از زمان هرمز بن شابور مردی بود باجمال وقوت وبها وعلم
وعدل ومدت دو سال پادشاهی کرد ورام هرمز از خورستان
وسکرم که میان بغداد وخورستان بوده وی ساخته بهرام
ابن هرمز چون بهرام پادشاه بود شیعه مانی مکرم ومحبت
داشت وبخودشان نزدیک کرد تا مانی بروی واثق کشت
وبروی آمد وویرا ترجیبی تمام کرد تا اتباع اورا جمله بازدست
آورد انکاه علما را حاضر کردند تا با مانی بحث کردند وملزمش
کردانیدند ومبین کشت وتوبه بروی وامتش عرض کرد
قبول نکردند پس بفرمود تا پوستش بیرون کردند وبکاه
در اکندند وبیاویختند وناتباعرا فرمود تا مصرانرا
هلاك کردند واز ایشان هرکه دعوی کرده بود بفرمود تا
در زندان محبوس کردند ومذهب وی بکلی از این اطراف
کسسته شد وچنین کویند که اثران در چین مانده است ومدت

مانی

کیمسنه نك نامی دردکه زردشت
نبی اوزرینه اتش پرست ولمغله درکه
طائفهٔ مجوس دینلری انك اوزرینه در
نور فاعل خیردر وظلمت فاعل شردر
دیرلر استاد الشعرا متنبی بو بیت
رده جوفزن امین اولوب طائفهٔ
مزبوره نك اعتقادلری ردنده بو بیتی
غایت مناسب سویلمشدر

بیت

وکم لظلام اللیل عندی من ید
تخبرت المانویه تکذب
م

ملك

ملك او سه سال وسه ماه بود بهرام بن بهرام مردی بغایت نیکو
سیرت بود واز اثار وی چیزی مشهور نیست ومدت پادشاهی
وی هفده سال بود ومقام بجد شابور داشت بهرام ابن بهرام
ابن بهرام واورا شکانشاه کویند سبب آنکه در زمان پدر
پادشاه سجستان بود ومدت ملك او سیزده سال ونیم بود
ودرین مدت بجد شابور نشست نرسی ابن بهرام سیرت
نیکو داشت وهم در جای پدر مقام داشت ومدت ملك او
هفت سال ونیم بود هرمز بن نرسی مرد بدخلق بوده است
اما مع ذلك عدلی داشت ومقام وی نیز بجد شابور ومدت
ملك او هفت سال وپنج ماه بود شابور ابن هرمز المعروف
بذی الاکتاف هرمز چون وفات یافت فرزندی نداشت
اما زنش آبستن بود پس امرا واکابر وموابذ جمع شدند وتاج
از بالای سر آن زن در آویختند ومطیع وی کشتند تا
زمانی که شابور بوجود وبزرك شد پس وزرا بخدمتش
حاضر کشتند وخطوطی که از حدود ممالك آورده بودند

بشکایت از تغلب وتعدی عرب وعجز عضد داشتند.
شابور خود بالشکر تمام آهنگ عرب کرد وخلق بسیار
از ایشان هلاك کرد ودوازده هزار سر از شانها بر کند
وسوراخ کرد ودرهم کشید بدین سبب او را ذی الاکتاف
گویند وبیشتر جاههای ایشان انباشته کرد وباقی قبایل را
آواره کردانید وچهار قوم از ایشان که امان خواستند هریك
بجانبی فرستاد بنی تغلب بجانب بحرین فرستاد وبنی عبد قیس
وتمیم بهجر وتهامه وبنی بکر بن وایل بجانب عمان وحدود
کرمان وبنی حنظله بجانب اهواز وبصره وبعد از آن آهنگ
روم کرد وقسطنطین یونانی ملك روم را ضعیف کرد وخراج
از وی بستد وباز گشت ومداین بساخت وایوان بنا کرد
ودار الملك ساخت واز آثار او فیروز شابور که انرا
انبار گویند وعکبرا وطیسون از حدود بغداد وشادوران
شوشتر ونیشابور از خراسان وچند شهر از سجستان وفیروز
شابور وچند شهر دیگر از هند بساخت ومدت ملك او هفتاد

ودو سال بود شابور بن شابور مرد مشفق نیکو خلق بود
ومدت پنج سال وپنج ماه پادشاهی کرد پس روزی در
زیر خیمهٔ ادیم نشسته بود بادی برآمد وطناب گسسته
شد وخیمه بروی افتاد ودر گذشت بهرام بن شابور ذو
الاکتاف واورا کرمانشاه گویند سبب آنکه در زمان پدر
وبرادر ملك کرمان بود همواره بخود مشغول بود وبتدبیر
مملکت نپرداختی ومدت ملك او یازده سال بود یزدجرد
ابن بهرام الاثیم مردی بود بداندرون مدمنغ ودانشمندانرا
ترحیب نکردی واکابر را خوار داشتی وبانابهانه استیصال
مردم کردی وبیست ویك سال پادشاهی کرد پس روزی
اسبی بغایت نیکو بیامد ونزدیك قصر او بایستاد مردمان
سعی بسیار کردند تا آن اسب بگیرند میسر نشد یزدجرد
از غایت حرص خود بیرون آمد ونزدیك اسب رفت
وبایستاد یزدجرد ویرا گرفت وزین بخواست وبدست خود
بران نهاد وچون خواست که باردم راست کند چفته بر سینهٔ

وی زد و در حال او را هلاک کرد ناپیدا گشت لاشک عاقبت
ظالمان همچنین باشد **بهرام یزدجرد گور** یزدجرد او را به منذر
امیر عرب سپرده بود تا او را تربیت کند چون یزدجرد نماند
مردم از وی بستوه آمده بودند گفتند پسر او در میان عرب
پرورش یافته است و آداب فرس نداند پس کسری نامی
هم از اولاد اردشیر بپادشاهی نشاندند بهرام نعمان منذر
با لشکری بفرستاد تا بطیون که سرحد فرس است بغارتیدند
و کشش کردند بزرگان فرس رسول بر منذر فرستادند تا
بسر راه باز گرداند منذر گفت من محکومم و حکم آنست که
بهرام فرماید رسول بر بهرام رفت و با وی بگفت بهرام جواب
داد که ملک حق منست و لابد طلب آن خواهم کرد رسول
گفت صواب آنست که بهرام بسرحد آید تا بزرگان عجم او را
ببینند بهرام و منذر با سی هزار سوار بسر آمدند و امرا
و معاریف بر بهرام آمدند و او را خدمت کردند و از یزدگرد
ظلم کردن وی شکایت کردند و گفتند بدین سبب دست

در دیگری

در دیگری زده ایم بهرام ایشانرا مصدق داشت و بعدل
و شفقت وعده داد و بزرگان او را دعا گفتند و بیرون
آمدند و دو گروه گشتند و میان ایشان منازعت ظاهر
گشت بهرام گفت ملک میراث منست و امروز دیگری دارد
من و ویرا بیکدیگر رها کنید هر کس که چیره گردد ملک
ازان وی باشد و تاج میان دو شیر گرسنه بنهند هر آنکه
بردارد ویرا باشد مردمان دانستند که کسری مرد نبرد
وی نیست بران قرار دادند که تاج میان دو شیر بنهند چون کسری
و بهرام حاضر گشتند و تاج میان دو شیر نهادند کسری
گفت تو بدعوی آمدی بیشتر رو بهرام پیش خرامید شیری
روی بوی نهاد او بر پشت آن شیر نشست و پای در میان
بیفشرد و بگرزی که داشت بسرش بکوفت و هلاک کرد پس
بدان شیر دیگر حمله کرد و یک ضربت بوی زد و پایش
بگرفت و سرش بر سر آن دیگر می زد تا هلاک گشت کسری
چون این بدید پای او بوسه داد و از وی عذر خواست

وهمگنان بخدمت وی کمر ببستند و پادشاهی بر وی مقرر گشت
بعد از مدتی خاقان با دویست و پنجاه هزار مرد از جیحون
گذشت و فارسیان بغایت خوفناک شدند و هرچند با بهرام
می گفتند التفات نمی کرد و سیصد مردان سپهسالار و تمامت
هزار سوار مبارز برگزید و برادرش نرسی را نیابت داد و گفت
که من با این جماعت باذربایجان خواهم رفت تا آتشگاه را
زیارت کنم و از انجا بارمینیه بشکار روم چون باز گردم
تدبیر کارزار کنم بزرگان فرس بخاقان نامه کردند که بهرام
بگریخت و ما محکومیم باید که بسکون آیی تا مردم از تو نترسند
خاقان فارغ و خرم گشت و با من تمام می آمد بهرام برفت
و زیارت آتشکده کرد و کله اسب در پیش انداخت و دوزه
براه ارمنیه برفت پس راه بگردانید بسوی خارزم چون بجایی
ان جایگاه رسید جامه ترکانه بپوشید فرود آمد و جاسوس
فرستاد و از حال و جای خاقان تفحص کرد پس در شبانه
بر سر وی شبیخون برد و خود با دویست مرد بر سر خاقان برفت

واز هر

واز هر جانب دولت مرد برداشت تا چون فغان از لشکرگاه
برآید نام بهرام یاد کنند و طبل بزنند و هر کس که بر ایشان
گذرد بکشتند او با جماعت خاص براندند و بر در خیمه
خاقان رفتند و حامیان که بر در نشسته بودند بکشتند
و اندر خیمه خاقان رفتند و خاقان مست خفته بود
بر سر تخت سرش ببریدند و خلق بسیار بکشتند و بعضی
اسیر کردند و باقی بگریختند چون روز برآمد بهرام
لشکرگاه از اتراک خالی دید و غنیمت فراوان یافت در حال
بشارتها باطراف فرستاد و خود آهنگ هند کرد ملک
هند چون از آمدن او آگاه شد رسول فرستاد و با وی
صلح کرد و دختر بزنی به بهرام داد و دبیل و مکران بوی
تسلیم کرد و بعد از ان قصد جانب یمن کرد و حبشه
و برسی بروم فرستاد و هر دو مظفر باز گشتند پس
روی بنخجیر نهاد از پی گوری میدوانید آب تنک در زمین
شوره افتاده بود اسب در ان براند فرو رفت و ناپدید گشت

ومدت ملك او بیست وسه سال بود **یزدجرد بن بهرام**
پادشاه عادل نیکوسیرت بود واز غایت لطف وحلم که
داشت اورا یزدجرد نرم خواندندی ومدت ملك او
هژده سال وپنج ماه بود **هرمز ابن یزدجرد** پسر کوچك تر
یزدجرد بود برادر بزرکتر غلبه کرد وملك بقهر فرو
کرفت برادرش بملك هیاطله التجا کرد وبمدد وی بعد
از مدت اندك پادشاهی باز ستد وهرمز را اسیر کرد
فیروز بن یزدجرد مردی نیك اختر بود در اول پادشاهی
او قحطی عظیم ظاهر کشت ومدت هفت سال خراج از خلق
بینداخت وبسیار مال از خزینه بهرکس داد واز آثار
وی فیروز رام است از اعمال ری وروشن فیروز نیست
از جرجان ورام فیروز از بلاد هند وشهر نو اصفهان
وشاد فیروز از آذربایجان ودیوار ری پنجاه فرسنك
بخجند میان ایران وتوران وقصبه کام فیروز از اعمال
فارس ومدت ملك او بیست وشش سال بود وسبب

هلاك

هلاك وآن بود که بزمین ترك از دنبالهٔ ایشان میرفت
وملك ترك در راه وی خندقی ساخته بود وپنهان
کرده واو دران افتاد وهلاك شد ونیز کویند که بهرام
میان ایران وتوران منارهٔ ساخت وحد ترك بدید
کرد تا هیچ مداخلت بایکدیکر نکنند وفیروز آنرا
بپیلها بیاورد وکردها بساخت وبینداخت سبب جنك
ازین افتاد **بلاش بن فیروز** چون بپادشاهی بنشست
برادرش قباد بکریخت وبترکستان رفت واز خاقان
مدد خواست خاقان ویرا مدد داد وباوی لشکر
کران فرستاد وچون بنیشابور رسید مرك برادر
بشنید ولشکر باز کردانید وبیامد وبرتخت نشست
قباد بن فیروز در زمان وی مزدك ظاهر شد واباحت
پدید آورد وآنرا مذهب عدل نام کرد وعبادت از خلق
برداشت ومردم را رخصت داد بتصرف در مال وزن
یکدیکر وبدین سبب زنود بسیار بروی جمع شدند

مزدك
سکون زاء فارسی وفتح دال مهمله ایله
برشخصك ادیدر که لغت [illegible] الدوران دری
قباد شاه زماننده دعوی پیغمبری ایلدی
[illegible] پادشاه اولدقده آنی انوشیروان
تبعه [illegible] قتل ایلدی
[illegible] اندر دفع احداث مزدك
جهاندار انوشیروان اندر دفع
[illegible]

وقباد را نیز بفریفت و مطاوع خود کرد و به قوت وی مال
از منعمان می ستدند و به دیگران میدادند خلق از آن مضطرب
شدند و از قباد نفور گشتند و وی را بگرفتند و پادشاهی
به برادرش جاماسب دادند و مزدک بگریخت و باز پایگاه
شد و خواهر قباد بحیله او را بجهانید و به بلاد ترک رفت
و از ایشان استمداد کرد و باز گشت و پادشاهی باز ستد
و باز در زمان وی شمر ذو الجناح از ملوک یمن خروج کرد
و قباد از مقاومت او عاجز آمد و با وی صلح کرد و او را
تمکین داد و معاونت کرد تا بگذشت و به ما وراء النهر
رفت و آنجایگاه بگرفت و از آثار قباد حوزه است و اصل
آن شهر ارجان است و حلوان و نهقباد از عراق
و شهر اباد از جرجان و جابور از دیار موصل و چند
ناحیه از طبرستان و مدت ملک او چهل و سه سال
پادشاهی کرد و آخر الامر بجانب روم شد و مظفر باز
گشت و ملک به پسر سپرد انوشروان بن قباد العادل

مناقب انوشروان عادل

داد عدل و عهد و وصایای اردشیر پیش وی آن کار نیک شد
و بزرجمهر را وزارت داد و با وی و دیگر مدبران
در کار مزدک مشورت کرد و رای ایشان بران قرار گرفت که
وی را بمکر و حیله بر دارند پس او را بخود نزدیک کرد و مغرور
گردانید و بلطائف حیل از وی تفصیل اتباع و اعوان خواست
و بهر جایگاه بنواب خط فرستاد تا روز مهرجان کسانی
را که آنجا باشند جمله را هلاک کنند و روز مهرجان
مزدک و داعیان وی را بر مائده حاضر کرد و ایشان را
بکشت و انوشروان بدست خود مزدک را زخم زد و بعد
از مدتی عزیمت روم کرد و ملک روم گرفت پس باز او را
پادشاهی داد بتقریر آنکه هر سال بدرگاه آید و از آنجا
باز گشت و بماوراء النهر رفت و با خاقان صلح کرد
بشرط آن که تا فرغانه انوشروان را باشد و دختر وی
بخواست و باتفاق بمحاربت هیاطله رفتند و ایشان را قهر
کرد و بجانب هند رفت و ایشان صلح کردند و مواضعه بر خود

کرفتند وچون باز کشت از دربند خبر آمده بود که قبچاق
مستولی شده ودربند مخیل وخراب کرده اند انوشروان
قصد ایشان کرد وایشانرا قمع کرد ودربندرا معمور کرد
وجمعی از لشکریان را جایکاه بداشت تا ثغر بکارند
وبفرمود تا حصنها بساختند وپلها عمارت کردند
وراهها از دزدان ومفسدان نکاه داشتند ودر ایام
وی سیف ذی الیزن از ابناء ملوك حمیر بروی آمد واستمداد
کرد بر مسروق ابن ابرهه که سورة الفیل در شان پدرش
آمده است ومدد داد تا یمن از ایشان مستخلص کرد
وپیغمبر صلی الله علیه وسلم در آخر زمان او بوجود آمد ودر
آن ساعت آتش آتشکده ها مرده کشت ودریای ساوه
خشك شد ودوازده کنکره از ایوان وی بیفتاد
انوشروان از آن متفکر شد وسطیح کاهن را بخواند
وحال با وی کفت سطیح کفت این دلیل کند بولادت نبی
عربی صلی الله علیه وسلم واستیلای امت وی بر جمله آتشکدها

وبعدد

وبعدد هر کنکره که افتاده است یکی از فرس پادشاهی کند
پس ملك از ایشان منقطع شود واز بنای وی رومیه است
که بشکل انطاکیه ساخت بجنب مداین وپیوسته در
بارکاه وی چهار کرسی زرین بودی یکی برای یزدجرد دوم
برای قیصر سیم برای ملك چین چهارم برای ملك قبچاق
ومدت ملك او چهل وهفت سال وهفت ماه بود

هرمز بن انوشروان پادشاهی بود بعدل وداد او مردم
اصیل را نتوانستی دید وپیوسته مردم دون را ترتیب
دادی ودر زمان شابه خاقان ترك بخراسان آمد و
رسول بهرمز فرستاد که عزیمت روم دارم بکو تا پلها
عمارت کنند وعلوفه در منازل مهیا کنند هرمز بهرام
چوبین که از نژاد ملوك است واسفهسالار لشکر بود با
لشکر تمام بفرستاد وبتعجیل برفت تا ناکاه بر سر وی رسید
وچند روز برابر یکدیکر بنشستند وهر روز از طرفین
سواران جالش میکردند ورسولان آمد وشد میکردند

اخر الامر بهرام فرصت یافت ومنتکر واو چوبه تیری بر سینهٔ
شابه زد واورا بکشت ولشکرش بتاراج بعد ازان پسرش
ربود بیامد بالشکر تمام وبهرام باوی حرب کرد واورا
بقتل اورد ومال وغنیمت بسیار بهرمز فرستاد وعزیمت
ان ساخت که ببلاد ترک در رود وهرمز را این معنی
مستصوب نیفتاد ودر حق بهرام سخنان درشت کفت
وبهرام ازان اگاهی یافت وطبع هرمز در قتال می شناخت
پس عیان لشکر باخود متفق کردانید بتقریر انکه وی
پادشاه باشد تا زمانیکه پرویز بایشان رسید این حال
بهرمز و پرویز رسید پرویز بگریخت وبه اذربایجان رفت
وهرمز لشکر بجنگ بهرام فرستاد اتفاقا شکسته شدند
چون خبر هزیمت رسید اکابر فرس هرمز را اسیر کردند
واورا میل کشیدند تا کور شد ومدت ملك او یازده
سال وچهار ماه بود **فیروز بن هرمز** چون خبر حبس
وکوری پدر بوی رسید باز بمداین آمد وبر تخت نشست

وتاج

یازده
اون بر عدد معناسنه

وتاج بر سر نهاد واز پدر عذر خواست پدر ازوی بخواست
باکینهٔ او بازخواهد دران نزدیکی بهرام اهنگ وی کرد
پرویز کوچ کرد وباب نهروان به بهرام رسید پرویز دانست که
طاقت وی ندارد کس سوی پدر فرستاد ومشورت
کرد هرمز صواب ان دید که زنان وخزاین در حصنی
مضبوط کند وخود استمداد را بملك روم نهد پرویز
بتدبیران مشغول شد واورا دو خال بود بندویه وبسطام
واز جملهٔ انان بودند که هرمز را کرفته بودند وازوی
می ترسیدند با پرویز کفتند که مبادا که در غیب ما هرمز
بلجاج آنچه باوی رفت بهرام را بیاورد ومملکت بوی
سپارد مصلحت انست که اورا بکشیم پرویز هیچ جواب
نداد ایشان از خاموشیٔ وی رضا فهم کردند هر دو برفتند
وهرمز را بزه کمان بکشتند پس پرویز باایشان وچند
سوار معدود از فرات عبور کردند وبراه بیابان بیل برانند
بنزدیکی دیری رسیدند وانجا فرود آمدند تا اسایش

یابند که لشکر بهرام از دور بدیدند بیرویه با پرویز گفت جامه
وساز خویش مرا ده و با دیگر سواران و بسطام برآیند که من
این لشکر از شما باز دارم پرویز جامه بوی داد وخود برفت
بیرویه جامه بپوشید و در دیر استوار کرد وخود بر بالای
دیر رفت ولشکر چون در رسیدند بیرویه را بآن جامه
و زیب یافتند پنداشتند که پرویزست چه دران زمان
کس را یارای آن نبود که زیب پادشاهان داشتی و پیرامن
دیر فرود آمدند بیرویه گفت من پرویزم و دانید که مرا
ازینجا یکجا راه گریز نیست خواهم که امروز و امشب مرا
مهلت دهید تا بعبادت واستغفار مشغول شوم انگاه
بیرون آیم لشکریان اجابت کردند روز دیگر مهلت خواست
تا شبانگاه پس بیرون آمد لشکر چون بیرویه را دیدند
واز حیلهٔ او آگاه شدند او را بنزد بهرام بردند بهرام کشتن
او نیارست چه خویش واتباع بسیار داشت او را محبوس
کردند پس بیرویه بگریخت و باذربایجان رفت وانجا می بود

تا پرویز

تا پرویز دوم گرفت و مریم دختر قیصر زن کرد ولشکر تمام
بستد و براه اذربایجان بازگشت بیرویه باوی بعراق
آمد و با بهرام محاربه کرد وظفر ویرا بود و بهرام بهزیمت
فراشد و بخراسان رفت وانجا ثبات نیافت و بترکستان
رفت وانجا مقام کرد پرویز کس بنزد خاقان فرستاد
با تحف بسیار واستدعا کرد تا بفرمود که بی آگاهی خاقان
بهرام را بکشتند و چنین گویند که ملوک شروان از نژاد
ویاند وکسری پرویز بدرجهٔ رسید در بزرگواری وجباری
وتنعم وکامکاری که هیچ پادشاهی مانند وی نبود وقریب
سی و هفت سال در پادشاهی بسر برد و بر ملوک جهان
بالایی نمود تا آفتاب دولتش آهنگ غروب کرد وکلبرگ
حشمتش از تندباد نکبت فرو ریخت واعظم اسباب آن
واقعه آن بود که پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم بملوک اطراف
نامه نوشت وایشانرا باسلام دعوت کرد نامه چون
به پرویز رسید نامهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر بالای نام خود

ضجرت
خجل وشرمنده معناسنه در

ديد ضجرت كرد ونامه بدريد خبر آن به پيغمبر صلى الله عليه وسلم
رسيد دعاى بد كرد وكفت مزق الله ملكه كما مزق كتابى
ومستجاب كشت پرويز باذان كه عامل يمن بود نامه
كرد كه كسى فرست تا اين مردكه در تهامه دعوى پيغمبرى
ميكند باز دين قوم خود رود والا اورا بر من فرست
باذان فيروز ديلمى را با چند سواران معروف ديكر بفرستاد
چون ايشان اين حكايت در حضرت رسالت صلى الله عليه
وسلم عرضه داشتند پيغامبر صلوات الله عليه جواب
داد كه پرويز را دوش كشتند شما اين حكايت از بهر كه
ميكنيد ايشان تاريخ ضبط كردند وبعد از مدتى خبر قتل
او برسيد وموافق قول رسول عليه السلام آمد واين
جماعت همه مسلمان شدند وسبب كشتن خسرو پرويز
ان بود كه پرويز بدخوى بود وبزركان را خوار داشتى
وبكناه اندك عذاب سخت فرمودى ودر اواخر بنياد
مصادره وتاواجب بنهاد وهمكنان از وى خود شدند

واكابر

هفده
اون يدى عدد معناسنه

واكابر در سر با يكديكر مواطات كردند وشيرويه را بروى بيرون
آوردند واورا بر آن داشتند تا پدر را محبوس كرد واز وى
راضى نشدند تا بفرمود كه اورا بكشتند وكويند شيرويه خود
اورا بكشت ومدت ملك او سى وهشت سال بود شيرويه
ابن پرويز چون پدر را بكشت هفده تن از برادران وبرادر
زادكان بكشت پس رنجور شد وعلت طاعون بروى ظاهر كشت
واو وبيشتر بزركان فرس بدان هلاك شدند ومدت ملك
او هشت ماه بود اردشير بن شيرويه چون پدرش دركذشت
كسى ديكر نبود كه استعداد پادشاهى داشتى واو هفت ساله
بود وبطيسون بود انجايكاه وى را بر تخت نشاندند بى مشورت
شهريزد او واو اسفهسالار بزرك خشم كرفت وبرفت واردشير را
بكشت وخود بپادشاهى نشست توران دخت پرويز جمعى را
بكماشت تا اورا ناكاه زخم زدند وهلاك كردند ومدت ملك
او يعنى اردشير يك سال وشش ماه بود كسرى بن ادسرى
از نسل فارس بن ساسان بن بهمن است چون ديكرى نيافتند

اورا پادشاهی دادند ویك سال وپنج ماه بیش نزیست
کسری بن قباد بن هرمز پرورش او بترکستان بود باتفاق اکابر
فرس پادشاهی بوی دادند وباقی عمرش بیش از سه ماه نبود
توران بنت پرویز عاقله وعادله بود ودر زمان وی لشکر
اسلام خروج کردند ومدت ملك او یکسال وچهار ماه بود
پروز ابن بهرام از برادر یزدجرد اثیم است ومادرش از نسل
نوشروان ومدت شش ماه پادشاهی کرد ازرمی بنت پرویز
زن عاقله بود وفرخ هرمز اصفهبد خراسان خواست که اورا
زن کند او ابا کرد اما وعده کرد اورا شبی بخلوت راه دهد
فرخ بوعده برفت آزرمی بفرمود تا اورا بکشتند رستم پسر
فرخ آزرمی را زهر داد ومدت ملك او چهار ماه بود فرخ
زاد بن خسرو پرویز در آن حال که شیرویه برادرانرا میکشت
وی خرد بود بدین سبب خلاص یافت اما عقل ورای نداشت
ومدت شش ماه بود که بپادشاهی نشسته بود که یزدجرد را
از پارس بیاوردند وپادشاهی بوی دادند یزدجرد بن شهریار

چون

چون شیرویه خویشانرا میکشت دایهٔ یزدجرد اورا پنهان
بپارس آورد وبزرگان پارس اورا در اصطخر می‌پروردند
پس چون بشنیدند که فرخ زاد در مداین بپادشاهی
بنشاندند وهمه اطراف مملکت را متغلبان فرو گرفته بودند
واستیلا مسلمانانرا بود مدت هشت سال بمداین بود چون
سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قادسیه را بگرفت رستم
فرخ را بجنك وی فرستاد وتاج انوشروان با جواهر
چند نفیس بچین فرستاده بود بودیعت وخود بنهاوند
آمد چون بشنید که جریر بن عبد الله رستم را بکشت ولشکر
هزیمت گشت وعرب فرا پیش آمدند باصفهان رفت ومدتی
آنجا که بود پس بکرمان شد واز کرمان بمرو آمد وانجا اقامت
کرد ماهویه که نائب وی بود در آن طرف می‌بود بسبب جنایتی
که کرده بود اندیشید پس ملك هیاطله وگویند که خاقان
بر سر وی آورد بر آنکه بمعاونت می‌آیند تا عرب را براندند
یزدجرد بدانست که غدر خواهند کرد چون مرد ولشکر نداشته

بودند و حرب میکردند و در بند آن بودند که یزدجرد را بگیرند
بگریخت و در آسیایی شد آسیابان وی را نشناخت
و بطمع جامه و زینت وی را هلاک کرد و ملک از ملوک
فرس بکلّی منقطع شد و مسلمانانرا مسلّم گشت یمحو الله
ما یشاء و یثبت و عنده امّ الکتاب و این واقعه در خلافت
امیر المؤمنین عثمان بن عفّان رضی الله عنه بود و مدّت ملک
یزدجرد بیست سال بود و مدّت عمرش سی و پنج سال والله اعلم

بیست
یگرمی عدد

قسم سیم خلفا و مدّت ملک ایشان و ایشان سه طبقه
بوده اند جمله از قریش از نسل اسمعیل بن ابرهیم صلّی الله علیهما
وسلّم و ایشان با ملوک فرس بادفخنذ بهم میرسند و ان
ادفخنذ فرس او را هوشنک گویند بیشتر احوال پیغمبر
صلّی الله علیه وسلّم یاد کنیم محمّد بن عبد الله بن عبد المطّلب صلّی
الله علیه وسلّم پدران عبد المطّلب از قریش بوده اند و مادرش
از اولاد یعرب بن قحطان که بعد از سلیمان علیه السلام
ملوک یمن بوده اند و پیغمبر صلوات الله علیه چون بچهل

فرد
دیان خطهٔ عرب و سید حجاز
سلطان روم و عجم سرور یمن
م

سالکی

سالکی رسید باری تعالی او را بوحی مشرّف کرد و برسالت
بر جملهٔ خلایق فرستاد و بفرمود تا بیشتر اقارب خویش را
دعوت کند و اوّل کسی که بوی ایمان آورد از مردان ابوبکر صدّیق
بود رضی الله عنه و از کودکان علیّ ابن ابی طالب کرّم الله وجهه
و از زنان خدیجه رضی الله عنها و بواسطهٔ دعوت ابوبکر
بسیار از اکابر صحابه مسلمان شدند و لیکن اظهار نیارستند کرد
و نماز بجماعت کردن پیغمبر علیه السلام دعا میکرد تا باری تعالی
اسلام را با بوجهل یا بعمر قوی کرداند در حقّ عمر مستجاب گشت
عمر رضی الله عنه چون مسلمان شد پیغامبر علیه السلام با جماعت
در مسجد آمد و نماز بگزارد قریش در خروش افتادند
و قصدها کردند امّا بسبب آنکه ابوطالب رئیس قریش بود
و بر همگنان مقدّم بود و حمایت پیغامبر علیه السلام و مسلمانان
میکرد نکایتی نتوانستند کرد چون ابوطالب درگذشت و عبّاس
رضی الله عنه مردی حلیم بود و اذیت قریش از وی دفع نمی توانست
کرد پیغمبر صلّی الله علیه وسلّم بغایت متأذّی می شد آهنگ هجرت

فرمود وصحابه را رضوان الله علیهم بتفاریق بمدینه فرستاد
وخود از پی ایشان با ابوبکر رضی الله عنه برفت در سال سیزده
از بعثت وو در مدینه اسلام ظاهر وقوی گشت ومدت ده
سال آنجایگاه بزیست وآیت سیف آنجا نازل گشت وپیغمبر
صلی الله علیه وسلم بنفس خویش در بیست وهفت غزا حاضر شد
ودر جمله مظفر آمد ودر احد اگرچه بسبب غدر منافقان
نکایتی رسید وعمش حمزه رضی الله عنه در آن غزا شهید گشت
اما در صدمه اول ظفر او را بود وشرح معجزات وغزوات
وحالات او بسیارست وکتابهای مطول در آن ساخته اند
واگر عمر وفا کند وتوفیق الهی مساعدت نماید کتابی مفرد
در آن نوشته آید ان شاء الله وچون روی در نقاب کشید
وبجوار حق رسید سال او شصت وسه بود و زور دگرش
در حجره عائشه رضی الله عنها دفن کردند وگویند روز سیم **طبقه**
اول خلفاء راشدین اند وایشان شش نفر ند چهار اند که
بیعت ایشان تمام بود ومدت خلافت ایشان قریب سی سال

سیزده
اون اوچ عدد

شصت
التمش عدد

مقدار النبوة کجـ ٢٣
وفی مدینه زج ١٠

سال محمد سج ٦٣
فی مکه نج ٥٣
م

بوده است

بوده است **خلیفه اول** خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلی آله
ابوبکر الصدیق رضی الله عنه چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم از حضیض
انسی باوج قدس ارتفاع فرمود انصار در دار السقیفه جمع شدند
وبر سعد عباده اتفاق کردند که امیر وپیشوا گردانند ابوبکر وعمر رضی الله
عنهما در مسجد حاضر بودند واین خبر بایشان رسید از مخالفت
ومحاربت مسلمانان وتهییج فتنه اندیشیدند وبرخاستند وپیش
ایشان رفتند وسخن از هر باب راندند وباخر الامر جمله بخلافت
ابوبکر رضی الله عنه راضی شدند وبا او بیعت کردند وکار خلافت
بروی مقرر گشت وبزرگواری ومساعی او را اسلام جلی وظاهر شد
واندر زمان وی دوازده طائفه از عرب مرتد گشتند ورده
او کفایت کرد ودر روی دیگر عمر ولشکر بجانب شام فرستاد و
اغلب شام بگشود ومدت خلافت وی دو سال بود **خلیفه**
دوم امیر المؤمنین عمر بن خطاب العدوی رضی الله عنه بود از کفایت
وشهامت ومعدلت ورای او جهانیان را متواتر گشته وهمگنان را
معلوم ومبین ومبرهن شده ودر جهان چون وی پادشاهی نشان کس

نداد دین محمدی در بدایت ونهایت از وی قوت یافت ورایات اسلام
در مشارق ومغارب برفراشت وتمامت ممالک شامات
وبیشتر روم وغیره بکشود واکاسره را قمع کرد وفارس وعراق
از ایشان مستخلص کردانید واو را غلام ازان خالد حربه زد
وشهید کشت ومدت خلافت وی ده سال ونیم بود خلیفه
سیوم امیر المؤمنین عثمان ابن عفان رضی الله عنه چون عمر را رضی الله عنه
حربه زدند شش کس را مر خلافت معین کرد عثمان وعلی
وعبد الرحمن وسعد وطلحه وزبیر پس بعثمان مقرر شد
وپدر وی وپدر پیغامبر صلی الله علیه وسلم پسر عمان بودند
ودو دختر رسول علیه السلام در نکاح او بوده ازین جهت او را
ذی النورین کویند ومدت خلافت وی دوازده سال بود ودر
ایام وی خراسان واذربایجان وطبرستان وکرمان کشوده
شد ومصر وحدود مغرب واکثر بلاد روم بستدند واول
فتنه که در اسلام افتاد خروج جمعی از مسلمانان بر وی
وشهید کردن وی بود خلیفهٔ چهارم امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه

دران

دران روز که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه شهید کشت بر وی
بیعت کردند و مسلمانان بر وی متفق شدند وعایشه
وطلحه وزبیر از وی جدا کشتند ووی قتل عثمان نسبت کردند
وبجانب بصره رفتند علی کرم الله وجهه از پی ایشان برفت
ومحاربه کردند وعایشه رضی الله عنها وعن ابیها باز بمدینه ورد
وطلحه وزبیر کشته شدند در جنک ومعاویه در مطاوعت
نانمودن بدین عذر تمسک ساخت ومیان ایشان محاربت
عظیم رفت وخلقی بسیار از طرفین کشته شدند واخر الامر
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بکوفه آمد وانجا مقیم شد
ومعاویه باز بشام رفت وان دیار جمله بدست فرو کرفت
ودعوی خلافت کرد پس از خوارج سه کس اتفاق کردند
تا هر کسی بجای روند وعلی ومعاویه وعمرو عاص را صبحکاه
بیست وهفتم هلاک کنند عبد الرحمن بن ملجم بیامد وعلی کرم الله
وجهه در نماز بود زخم زد ودیکر که بشام رفته بود معاویه را
زخم زد واما کاری کر نبود وقضاء الله عمرو عاص آن روز بیرون نیامد

وبرادرزاده بفرستاد و کشته شد و مدت خلافت علی کرم الله
وجهه چهار سال و نه ماه بوده است امیرالمؤمنین حسن بن علی
رضی الله عنهما چون علی کرم الله وجهه شهید گشت اهل عراق با حسن
بیعت کردند و معاویه بر محاربت وی برخاست و آهنگ وی
کرد و حسن رضی الله عنه از غدر اهل عراق اندیشه کرد و با وی
صلح کرد و بجانب حجاز رفت و چنین گویند که زنش اسما بنت
جعده دارو داد و او را بزهر بکشت امیرالمؤمنین حسین بن علی
رضی الله عنهما چون معاویه وفات یافت اهل عراق بیعت نامه
سوی حسین رضی الله عنه فرستادند او قصد کوفه کرد
عبدالله بن زیاد برادرزاده معاویه امیر کوفه بود لشکر
پیش وی باز فرستاد تا او را دستگیری کنند و او خواست که
باز گردد نگذاشتند و در دشت کربلا بهم رسیدند و دو سه
شبانروز مقاتله و محاربه رفت تا لشکر حسین رضی الله عنه
انچه بود بقتل آمد و پسران بزرگ بقتل آمدند و یک پسر
کوچک داشت در گهواره میگریست حسین رضی الله عنه

آواز وی بشنود و دلش برجوشید او را بخواست و در کنار
نهاد ناگاه یک حربه زدند و آن طفل نیز هلاک شد گفت
انا لله وانا الیه راجعون و از کنار بزمین نهاد و آنگاه
تشنگی غلبه کرد لب فرات رفت که آب خورد چون آب در دهن
کرد یک تیر در دهن حسین رضی الله عنه زدند و خون آلود
گشت آب از دهن بریخت باز آمد و از قوت فرو ماند و زن
رضی الله عنه در بن ابنان قدر باقی و تفاریق یافت و در شب
نهم محرم بخسبید چون چشم او در خواب رفت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم را در خواب دید گفت یا قرة عینی غم مخور که فردا
نزد من خواهی آمد روز دیگر حسین رضی الله عنه بقتل آوردند
و اهل بیت و همه با علی اصغر پسر حسین رضی الله عنهما که مانده بود
پیش فرستادند سر و پا برهنه و جامه دریده و سر حسین را
نیز ببردند چون به پیش وی بردند فرمود که این پسر را نیز
بکشید و سر حسین را رضی الله عنه در طشت نهادند
خشبی در دست داشت بر لب حسین رضی الله عنه میزد اکابر که

پیش وی حاضر بودند منع کردند که لبی که پیغمبر علیه السلام بوسه
برش داده باشد نشاید که تو چوب زنی و این پسر کوچک است
چه از دست وی برخیزد خدای تعالی او را از دست ظالمان
خلاص داد و او را رها کردند و از نسل امیرالمؤمنین حسین
رضی الله عنه او باز ماند طبقهٔ دوم خلفای بنی امیه مدت ملک
ایشان نود و پنج سال بود و عدد ایشان سیزده است و هذا اسماهم
معاویة ابن ابی سفیان یزید بن معاویه مروان ابن الحکم عبدالملک
ابن مروان ولید بن عبدالملک هشام بن عبدالملک ولید بن یزید
یزید بن ولید ابرهیم بن الولید مروان بن محمد بن مروان بن الحکم
اول معاویه از دهاة عرب بود و از ایام عمر رضی الله عنه در
جانب شام امیر بود اما استقامت کار و استبداد در تدبیر
ممالک اسلام مدت بیست سال یافت بعد از وفات امیرالمؤمنین علی
کرم الله وجهه یزید بن معاویه چون معاویه درگذشت یزید بجای
وی بایستاد و مدت چهل سال پادشاهی کرد و در آخر عهد وی
عبدالله بن زبیر خروج کرد بحجاز و چون یزید درگذشت کار وی قوی

سلیمان بن عبدالملک عمر بن عبدالعزیز
یزید بن عبدالملک صح

گشت

گشت و جملهٔ عراق بوی اتفاق کردند و بر وی بماند تا ایام عبد
الملک بن مروان پس او حجاج را بفرستاد تا با وی محاربت
کرد و او را بیاویخت مروان بن حکم چون یزید درگذشت پسرش
خالد خرد بود بنی امیه بر مروان اتفاق کردند و شام از عبدالله
زبیر نگاه داشتند چون نه ماه بگذشت زن یزید زن مروان
شده بود او را زهر داد و هلاک کرد عبدالملک بن مروان چون
پدرش درگذشت اهل شام با وی بیعت کردند و او حجاج بن
یوسف را بمقاتلهٔ ابن الزبیر فرستاد چون از آن فارغ شد
او را بجانب عراق و پارس فرستاد و او برادرش محمد را به پارس
فرستاد و شهر شیراز او ساخته است که پیش از آن اصطخر
شهرستان بوده است و مدت ملک او بیست و یک سال بود
ولید بن عبدالملک نه سال و چند ماه پادشاهی کرد و در ایام او
بیشتر ماوراءالنهر گشوده شد سلیمان بن عبدالملک و او را
مفتاح الخیر خوانندی چه ولید ظالم بود و در ایام او باران اندک
آمد و قحطی عظیم پیدا شد چون پادشاهی بسلیمان رسید

عدل پیشه کرد و باری تعالی باران فرستاد و فراخی در عالم
ظاهر گشت و مدت ملک او دو سال و هشت ماه بود عمر
بن عبد العزیز بن مروان بعد از خلفاء راشدین رضی الله عنهم
چون وی خلیفه بعلم و دیانت و تقوی نبوده و با اهل بیت نبی
صلی الله علیه وسلم علیهم اجمعین تقربات جستی و امیر المؤمنین
علی را کرم الله وجهه تعظیم داشتی و مردمان را از سب وی منع
کردی و مادر وی از اسباط امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بود
و دو سال و نیم خلافت یزید بن عبد الملک پادشاهی با جمال
و ایام خلافت او و مدت چهار سال بود و در اثنای آن مدت
ابو عبد الله ابن محمد بن علی بن عبد الله ابن عباس آغاز دعوت کرد
و ابو مسلم خراسانی را که از ابنای ملوک فرس است فرمود تا دعوت
کند هشام بن عبد الملک مردی صاحب رای بود مدت نوزده
سال و هفت ماه پادشاهی کرد ولید بن یزید بن عبد الملک یکسال
و سه ماه پادشاهی کرد آنگاه محمد ابن خالد المقری او را خلع کرد
و با یزید بیعت کرد یزید بن الولید مادرش شاه افرید بود دختر

فیروز

فیروز بن یزدجرد بن شهریار و جوانی عالی نیکو سیرت بود
مدت ملک او شش ماه بود ابرهیم بن الولید ولی عهد برادر
بود و مدت سه ماه و چند روز پادشاهی کرد پس مروان
بروی خروج کرد و از وی بستد مروان بن محمد بن مروان الحکم
از ایام ولید ابن عبد الملک امیر حمص بود و چون با وی بیعت
کردند بر قرار آنجا که می بود تا اولاد عباس رضی الله عنه بروی
خروج کردند آفتاب دولت بنی امیه غروب کرد و مدت ملک
او پنج سال و دو ماه بود والله اعلم طبقهٔ سیم خلفاء بنی عباس
رضی الله عنهم عدد ایشان سی و هفت نفر مدت خلافت ایشان
پانصد و بیست سال و هذا اسماءهم ابو العباس الصفاح عبد الله
بن محمد بن علی بن عبد الله ابن العباس المنصور ابو جعفر عبد الله
المهتدی محمد بن عبد الله الهادی موسی بن محمد الرشید
هرون بن محمد الامین محمد بن هرون المامون عبد الله بن هرون
المعتصم بالله محمد بن هرون الواثق بالله هرون بن المعتصم
المتوکل علی الله جعفر بن المعتصم المستنصر بالله محمد بن المتوکل

پانصد بسوز عدد مقتله

بیست بکرمی عدد مقتله

المستعین بالله احمد بن محمد المستعصم المعتز بالله ابو عبدالله
محمد بن المتوکل المهتدی بالله محمد بن الواثق المعتمد علی الله
احمد بن المتوکل المعتضد بالله احمد بن طلحه بن المتوکل
~~المهتدی بالله محمد بن الواثق~~ المکتفی بالله علی بن المعتضد
القاهر بالله محمد بن المعتضد المقتدر بالله جعفر بن المعتضد
احمد ابن احمد المقتدر المتقی بالله ابرهیم ابن احمد المقتدر
المستکفی بالله عبدالله بن علی بن احمد المطیع لله الفضل
بن المقتدر الطائع لله عبدالکریم بن المطیع القادر بالله
احمد بن اسحق بن المقتدر القائم بامر الله ابو جعفر عبدالله
بن القادر المقتدی بالله ابو القاسم عبدالله ابن احمد ابن
القاسم المستظهر بالله ابو العباس احمد بن المقتدی المسترشد
بالله ابو منصور الفضل بن المستظهر الراشد بالله ابو جعفر
منصور ابن المسترشد المتقی لامر الله ابو عبدالله المستظهر
المستنجد بالله ابو المظفر یوسف ابن المقتفی المستضی بنور
الله الحسن بن المستنجد الناصر لدین الله ابو العباس احمد بن المستضی

الظاهر

الظاهر بالله ابو نصر محمد ابن الناصر المستنصر بالله منصور
بن الظاهر المستعصم بالله ابو احمد عبدالله ابن المستنصر
ابو العباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله ابن العباس
سبب خروج ایشان بود که محمد بن علی و اعیان برحماشت
تا پسران او ابرهیم و بعد از وی ابو العباس را دعوت کنند و بیشتر
اهل خراسان و عراق بران هم داستان شدند و مروانیانرا
اطاعت نکردند و چون مروان پادشاه شد خلق از و
بیشتر نفور شدند ابو سلمه الخلال که از روسای کوفه بود
ابراهیم را از حجاز بخواند و او با دوازده تن از اقارب
روی بکوفه نهاد اتفاقا کسان مروان بوی رسیدند
و او را بگرفتند و بنزد مروان بردند تا او هلاک کرد
ابو العباس با تمامت خویشان بکوفه آمد و خلق بروی
جمع شدند و روز جمعه سیزدهم ماه ربیع الاخر سنه
اثنین و ثلاثین مائه با وی بیعت کردند و نماز جمعه
از پی وی بگذاردند و روز دیگر ابو العباس لشکر جمع کرد

تاریخ جلوس نخستین خلفاء عباسیه ۱۳۲
۴۰۲

وبرادرش منصور را بواسطه فرستاد وبمحاربه قتال ابن هبیره که
امیر عراق بود وعم خویش عبدالله بن علی بجانب شام فرستاد
وبمقاتله مروان هردو مظفر باز گشتند ومدت خلافت
دوانقی سفاحک برادریدر
او چهار سال وهشت ماه بود المنصور ابو جعفر عبدالله بن
محمد در اواخر ایام ابو العباس بحج رفت ودر مراجعت
نعی برادر وعهد نامه او بخلافت وولی عیسی بن موسی بن علی
بن عبدالله بوی رسید چون پسر وی مهدی بزرگ شد
عیسی را خلع کرد وولی عهدی باو داد ابو مسلم که صاحب
دعوت ایشان بود در خراسان بتوهم عصیان واستقلالی که
از وی داشت او را هلاک کرد ومحمد وابراهیم پسران عبدالله
ابن الحسن بن علی ابن ابی طالب رضی الله عنهم بروی خروج
کردند ولشکر فرستاد تا ایشانرا بقتل آوردند وشهر
بغداد در سنه خمس واربعین ومائه بنا کرد ومدت
خلافت بیست ودو سال بود واز ائمه کبار که در عصر وی
بودند امام ابو حنیفه کوفی وامام مالک مدنی وامام سفیان ثوری

تاریخ بنیاد بغداد

رضی الله

رضی الله عنهم بودند المهتدی محمد بن عبدالله منصور بحج
میرفت ورنجور شد در راه چون به بئر میمون رسید بدو
منزلی مکه درگذشت ومهدی باوی بود واندر مکه
باوی بیعت کردند ودر زمان وی بجانب خراسان
شخصی ظاهر شد ودعوی پادشاهی کرد واز آنجا که
بجانب زاولستان شد ومهدی سپهبدان خراسانی بفرستاد
تا او را هلاک کرد وحسین بن علی بن حسن العلوی در مکه
دعوی خلافت کرد واو در ایام هادی کشته شد ومدت
خلافت او ده سال وچند روز بود الهادی موسی ابن
محمد چون پدرش درگذشت او بجانب جرجان بود وچون
آگاه شد باز بغداد آمد وقریب هفت سال بخلافت بزیست
الرشید هارون بن محمد چنین گویند که در آن شب که
هادی وفات یافت با او بیعت کردند ومأمون بوجود
آمد از این سبب آن شب را اللیلة الهاشمیه گویند
اول کسی که با او بیعت کرد یحیی ابن خالد البرمکی بود که

از اولاد ملوک ساسان بوده است وازان جهت وزیر شد
وبعد از مدتی جعفر ابن یحیی را بکشت ویحیی را محبوس کرد
ودر اول دور او بسیاری از اکابر حجاز که با علوی متفق
بودند ببغداد آورد وازان زمره امام ابو عبدالله محمد
ابن ادریس الشافعی بود ودران ایام امام ابو یوسف قاضی
بود وامام محمد ابن الحسن والی بیت المال وشافعی چند نوبت
درحضور رشید باایشان مناظره کرد رشید درشان
وی معتقد شد واورا خلعت داد وچند سال دربغداد
درس گفت واز جمله ملازمان او امام احمد بن حنبل بود
پس بمصر رفت وانجا بجوار حق پیوست ومدت خلافت
هرون بیست وسه سال بود ووفات او درطوس بود
الامین محمد بن هرون الرشید او را ولی عهدی داد ومأمون را
بسلطنت بخراسان فرستاد پس چون امین پادشاه
شد علی بن عیسی با لشکر تمام بحرب مأمون فرستاد
ومأمون طاهر ابن الحسین که عامل وی بود بدین لشکر

فرستاد

فرستاد ومیان ایشان مقاتله کرد رفت ولشکر امین منهزم
گشت واز پی امین ببغداد رفت وامین را هلاک کرد ومدت
خلافت او چهار سال وهفت ماه بود المأمون عبدالله بن
هرون واعلم خلفاء بنی العباس بود ودر فنون علوم شروع
داشت وبیشتر علوم حکمی در ایام او بازبان عربی کردند
وبا سادات میلی داشت وازین جهت ولی عهدی بعلی
بن موسی بن جعفر الصادق داد وبنی عباس ازان نافه
شدند واورا خلع کردند وبا ابرهیم المهدی بیعت کردند
مأمون حسن ابن سهل ساسانی را بفرستاد وابرهیم را
اسیر کرد وعلی بیشتر وفات یافت ومدت خلافت او
بیست سال وپنج ماه بود المعتصم بالله محمد بن هرون
اورا خلیفه مثمن گویند بسبب آنکه هشتم خلیفه بود از ابناء
عباس وهشتم بطن وهشت سال وهشت ماه وهشت
روز خلافت کرد وقاضی القضاة در ایام او احمد بن
داود بود از فقهای بزرگ اسمعیل المزنی وربیع المرادی وامام

عجیبه

احمد نیز در حیات بود و معتصم بسبب آنکه باعتزال میلی
داشت و معتقد حفص الفرد بود و او را ترجیب نکردی
وگاه گاه رنجانیدی الواثق بالله هرون بن المعتصم مردی
بغایت قوی بود چنانچه گویند بهر دستی کوسفندی نگاه
داشتی تا پوستش جدا کردندی و مدت خلافت او پنج
سال و نه ماه بود المتوکل علی الله جعفر بن المعتصم مردی
سنی بود و فقها و محدثان را دوست داشتی و امام احمد را
ترجیب کردی و اندر ایام او وفات یافت و بعد از
چهارده سال و نه ماه که خلافت کرد بدست وصیف
حاجب بو عاشرانی کشته شد سبب آنکه فتح خاقانی را
برکشید و اقطاع وصیف بوی داد المنتصر بالله محمد
ابن المتوکل او با ترکان با کشتن پدر هم داستان بود
لاجرم بعد از شش ماه بخناق درگذشت المستعین بالله
احمد بن محمد بن معتصم در ایام او حسن ابن زید العلوی در طبرستان
خروج کرد و جبل دیلم باوی یکی شدند و ری بگشودند و مدت

قوت بازوی واثق

سال

سال خلافت کرد پس ترکان او را خلع کردند و با معتز بالله
بیعت کردند المعتز بالله محمد بن المتوکل چهار سال و نیم خلافت
کرد آنگاه ترکان او را بگرفتند و برگردنش میزدند تا
خود را خلع کرد پس او را محبوس کردند و طعام از وی
باز داشتند تا وفات یافت المهتدی بالله محمد بن الواثق
بغایت متورع و متزهد بود و اغلب شب بنماز مشغول بودی
و کهنه جبه پوشیدی و بر گلیمی نشستی و در ایام او هیچ منهی
و محرمات نماند و تمام مندفع شد و کسی را یارای آن نبود که
اظهار آن کند و اولاد لیث صفار در سجستان خروج کردند
قریب سالی در خلافت مهلت یافت المعتمد علی الله احمد ابن
المتوکل چون باوی بیعت کردند برادر را ابو احمد طلحه بن
المتوکل بیمن و حجاز فرستاد و بیست و سه سال و سه
ماه خلافت کرد و در ایام او کار صفاریان بغایت رسید
المعتضد بالله احمد بن طلحه بن المتوکل مردی بغایت مهیب بود
چنانچه او را سفاح ثانی گفتندی و در آخر ایام او امیر اسمعیل

ابن احمد السامانی خروج کرد و عمرو لیث بدست او اسیر شد و مدت
خلافت او نه سال و هفت ماه بود المکتفی بالله علی بن احمد
بن طلحه بغایت فصیح و جمیل بود و در ایام او محمد ابن هرون
در طبرستان خروج کرد و مکتفی باسمعیل سامانی نامه
نوشت تا او برفت و با محمد هرون حرب کرد و محمد هزیمت شد
و در هزیمت بقتل آمد و مدت خلافت او نه سال و هفت ماه
بود المقتدر بالله جعفر ابن احمد بن طلحه در عهد او الناصر للحق
الحسن ابن علی الحسینی در دیار دیلم خروج کرد و کشته شد
و عماد الدوله که اول ملوک دیلم است با وی بود و قاضی
ابو العباس بن شریح قاضی شیراز بود و مقتدر بدست
بعضی از خواص کشته شد بود و در کار خلافت وهن پدید
آمد و مدت خلافت او قریب بیست و پنج سال بود القاهر
بالله محمد ابن المعتضد چون پدرشد را شهید کردند او را
نامزد خلافت کردند و بعد از سالی و نیم او را خلع کردند
و با پسر زاده مقتدر بیعت کردند الراضی بالله احمد ابن احمد

ابن

18 ابن جعفر مدت خلافت او شش سال و ده ماه بود المتقی
بالله ابرهیم ابن احمد المقتدر قریب چهار سال خلافت بنام وی
بود و بعد از آن او را میل کشیدند المستکفی بالله عبدالله بن
علی بن احمد او را بیعت کردند و بعد از سالی و چهار ماه معز
الدوله احمد ابن بویه او را محبوس کرد و پسر مقتدر را بنشاند
المطیع لله الفضل ابن المقتدر سی و یک سال خلافت کرد
بعد از آن ترکان که بنده زادگان خلفا بودند غوغا کردند
و بر یکدیگر برآمدند و از آن فتنه ها ظاهر شد و او خود را
خلع کرد و تفویض خلافت به پسر کرد الطایع لله عبدالکریم
بن فضل هفده سال و نه ماه خلافت کرد در فتنه و زحمت
و باخر الامر بهاء الدوله بن عضد الدوله او را خلع کرد
و با پسر عم او بیعت کرد القادر بالله احمد بن اسحق بن المقتدر
در ایام او سلطان محمود ابن سبکتکین عبدالملک بن سامانی
هزیمت کرد و خراسان باستقلال فرو گرفت و خلافت او
چهل و یکسال و چهار ماه بود القائم بامر الله ابوجعفر عبدالله

ابن القادر در ایام او طغرلتکین ابن میکائیل بن سلیمان بن سلجوق
خروج کرد در خراسان قائم بامر الله او را خلعت فرستاد
و برکن الدوله لقب کرد و بعد از آن بساسیری که اسفهسلار بغداد
بود اهنک قائم بامر الله کرد و او را در مخیم قریش محبوس
کرد و قائم بامر الله بطغرلتکین استعانت کرد و عمید الدوله را
کفت جواب مختصری که او را بدان وقوفی تمام حاصل شود
بنویس عمید الدوله بنوشت که فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم
بها ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون و سلطان با لشکر
تمام برفت و میان واسط و کوفه جنک کرد و بساسیری
هزیمت شد و سلطان از آنجا بخدمت خلیفه رفت
و او را باز ببغداد آورد و چون نزدیک شهر رسیدند
سلطان پیاده در رکاب میرفت و خلیفه مبالغه میکرد
و میکفت ارکب یا رکن الدین و از آن روز لقب سلاطین
از دوله بادین متبدل شد و مال بغداد در تصرف سلاطین
آمد و مدت خلافت او چهل و چهار سال و هشت ماه بود

المقتدی

المقتدی بالله ابو القاسم عبد الله بن احمد ابن القاسم مدت خلافت
او نوزده سال و هشت ماه بود چنین کویند که بما بمفاجات
در کذشت و در روز وفات او یازده ملک بزرک مثل ملک
هند و ترک و چین از دنیا رحلت کردند المستظهر بالله
ابو العباس احمد بن المقتدی در ایام او دولت آل بویه منقضی شد
و شبانکاره در پارس مستولی شدند و شرح آن بجای خود
کرده اند و مدت خلافت او بیست و پنج سال بود المسترشد
بالله ابو منصور الفضل بن المستظهر در ایام او محمود ابن محمد بن ملکشاه
السلجوقی بغداد را حصار داد و باخر الامر بمصالحت باز کشت
و در آن نزدیکی وفات یافت پس مسترشد روی بعراق آورد
و چون از دینور بکذشت بمسعود برادر محمود رسید و میان
ایشان محاربه قائم کشت و مسترشد هزیمت شد و مسترشد
اسیر شد و در سراپرده مسعود محبوس بود که ملاحده او را
کارد زدند و در ایام او محمد تومرت که بعلم و تقوی مشهور بود
و از حجة الاسلام تربیت و تعلیم یافته بود در سنه اربع عشر و خمسمائه

بجانب مغرب خروج کرد ودر سنه اربع وعشرین وفات یافت
وعبدالمؤمن بن علی از اصحاب او بحکم وصایت برکار او قیام نمود
وتمامت ممالک مغرب بستد وچنان نماید که هنوز آن دیار
در تصرف اولاد او مانده است ومدت خلافت او هفده سال
وهفت ماه بود الراشد بالله ابوجعفر منصور ابن المسترشد
چون مسترشد اسیر کشت در بغداد با او بیعت کردند ودر بند
کینه خواستن بود که سلطان مسعود ببغداد رفت وشهر در
حصار کرفت وبعد از چند ماه راشد باملک موصل کریخت
وبموصل رفت واز انجا بکه باذربایجان آمد وبعد از ان قصد
عراق کرد ودر راه بدست ملحدان شهید کشت ومدت خلافت
او دو ماه وچند روز بود المقتفی لامر الله ابوعبدالله محمد ابن المستظهر
چون راشد بکریخت مقتفی با مسعود بیعت کرد ومسعود باز
کشت ودر ایام او سنقر سلغری در فارس بر اتابک ابن ملکشاه
سلجوقی خروج کرد وغزان سلطان سنجر را اسیر کردند ومدت
خلافت او بیست سال وچهار ماه ونیم بود المستنجد بالله ابوالمظفر

یوسف

یوسف بن المقتفی یازده سال خلافت کرد ودر زمان او کار آل
سلجوق ضعیف شد المستضیء بنور الله الحسن بن المستنجد ودر ایام
او دولت غزنیان منقطع شد وملک غور بر بلاد هند وغزنه
وخوارزمشاه بر بلاد خراسان وبندکان آل سلجوق بر عراق مستولی
کشتند ومدت خلافت او نوزده سال بود الناصر لدین الله ابو
العباس احمد ابن المستضیء مردی دلاور ودانا بود ودر ایام او
دولت آل سلجوق در دیار بانجام رسید وسلطان محمد بن
تکش مستولی کشت وعزیمت بغداد کرد وشیخ الشیوخ شهاب
الدین سهروردی قدس سره برسالت بروی رفت وسخن وی
نشنوید ودر راه برف عظیم در افتاد وبسیار از لشکریان
هلاک شدند وسلطان بترسید وباز کشت وعنقریب چنکیز
خان بروی خروج کرد وابن قصاب وزیر ناصر قصد خوزستان
کرد ومدت خلافت او چهل وپنج سال بود الظاهر بامر الله
ابونصر ابن محمد الناصر قدر شش ماه در خلافت مهلت یافت
المستنصر بالله منصور بن الظاهر ودر زمان او خوارزمیان

نوزده
اون طقوز عدد

ظهور کرامت حضرت شهاب الدین سهروردی قدس سره

مستأصل شدند و مغول مستولی شدند و جرماغون ببغداد رفت
و باشرف الدین اقبال شرابی محاربه کرد و منهزم بازگشت و مدت
خلافت او هفده سال و هفت ماه بود المستعصم بالله ابو احمد
ابن عبد الله بن المستنصر آخر خلفاء بنی عباس مردی عالم و متورع
بود امّا رای نداشت و مدت هفده سال خلافت کرد و انگاه
هلاکوخان بجنگ وی رفت و او را با اکثر اهل بغداد شهید کرد
وکان ذلک سنه ست و خمسین و ستمائه و از وی پسری
مانده است و در میان مغول می باشد و عمّی که او را ابن الترکیه
گویند در مصر و آخر خلفاء بنی عباس این مستعصم بوده است والله
اعلم قسم چهارم در اخبار سلاطین و ملوک عظام که در ایام
عباسیان باستقلال در ممالک ایران پادشاهی کرده اند
و ایشان هشت طائفه اند صفاریه سامانیه غزنیه دیالم
سلجوقیه سلغریه خوارزمیه مغول سلغریان اگرچه در
فسحت مملکت مساوی ایشان نبوده اند امّا بسبب آنکه پارس
داشته اند که دار الملک اصلی ایرانست و نیز در تشیید

مشتمل اسامی خلفاء عباسیه
از بنی عباس سی و هفت تن بودند امام
کز سنان و تیغ ایشان شد سنه اعدا فکار
بود سفاح انگهی منصور و مهدی از عقب
هادی و هرون امین مأمون امام کامکار
معتصم و انگاه واثق بعد از و متوکلست
منتصر هم مستعین بود پس معتز شیکار
مهتدی و معتمد پس معتضد پس مکتفی
مقتدر پس قاهر و راضی امام روزگار
متقی مستکفی و انگه مطیع و طایع است
قادر و قائم پس از وی مقتدی اندر شمار
بعد از آن مستظهر و مسترشد و راشد پس
مقتفی مستنجد انگه مستضی کردو شکار
مستضی و ناصر و ظاهر دگر مستنصر است
آخرین قوم است مستعصم بحکم کردگار
م

قواعد

قواعد خیرات و تأیید معاقد مبرات از همگنان در گذشته اند
و اتابک سعد ابوبکر بن سعد که قطب این دودمانست
بر سر آمد و همگنان بر تقدم و بزرگواری او اتفاق کردند و نیز
حقوق رعایت و تربیت ایشان ابا عن جد ثابت و لازم گشته
نخواستیم که این کتاب از مآثر ایشان معطل ماند طائفه
اول صفاریان مدت ملک ایشان پنجاه سال و عدد ایشان
سه نفر بوده یعقوب ابن اللیث عمرو بن اللیث طاهر بن محمد بن عمرو
یعقوب بن لیث سجستانی او و برادرانش در خدمت درهم
ابن النضر می بودند در بست از شهرهای سجستان و درهم پیوسته
بغزای خوارج و کفار رفتی و از ان قبل عوام تمام متابع وی
بودند پس درهم لشکری جمع کرد و به یعقوب داد تا بقتال
عمار بن یاسر که عامل هرات بود رود یعقوب برفت و بروی
غلبه کرد و اعمال او فرو گرفت و آنجا توقف ساخت و مردم
درهم می فریفت تا جمله متابع او شدند و بدان استقلال و شوکتی
یافت و تمامت سجستان و کرمان و خراسان مستخلص کرد

معتمد علی الله امیر محمد ابن طاهر را که حاکم عراق بود بفرستاد
تا با وی محاربت کند اتفاقاً او اسیر گشت و کار یعقوب را ارتفاع
یافت و آهنگ فارس و خوزستان نمود و جمله مسخر کرد و بجند
شاپور مقام ساخت و آنجا در سنه خمس و ستین و مأتین
وفات یافت و ابتداء ظهور او از سنه خمس و خمسین و مأتین
بود عمرو بن اللیث چون برادرش درگذشت بازجای او
بایستاد و تمامت ممالک برادر در تصرف آورد و تا حدی
مستولی گشت که در بغداد بنام او خطبه کردند و پیش از آن
خطبه جز خلیفه را دعا نکردندی و در منتصف ربیع الاخر
سنه سبع و ثمانین و مأتین اسمعیل سامانی اندر بلخ
او را اسیر کرد و در حبس بغداد بکرسنگی وفات یافت
و چنین گویند که در اسفار مطبخ او را سیصد شتر
و زیادت کشیدی و بیک چشم داشت و از آثار او مسجد
عتیق شیراز ست طاهر بن محمد بن عمرو چون عمرو لیث اسیر
گشت طاهر بگریخت و به سجستان برفت و لشکر جمع کرد

و بپارس

و بپارس آمد معتضد بدر را با سپاه تمام بحرب وی فرستاد
طاهر از وی بگریخت و به سجستان رفت و آنجا رحلت کرد
و ایام دولت صفاریان سپری گشت طائفهٔ دوم سامانیان
مدت ملک ایشان صد و بیست سال و شش ماه و عدد
ایشان ده نفر و ملک ایشان از دیار ترکستان تا حدود
هند و فارس و عراق بود و مقام ایشان بخارا و هذا اسماهم
اسمعیل ابن احمد السامانی ابو نصر احمد ابن اسمعیل ابو الحسن
نصر ابن احمد نوح ابن نصر عبد الملک ابن نوح الامیر منصور
ابن نوح الامیر نوح ابن منصور الامیر ابو الحرث منصور ابن
نوح الامیر عبد الملک ابن نوح الامیر المنتصر اسمعیل ابن نوح
اسمعیل ابن احمد السامانی اول سامانیانکه پادشائی کرد
او بود مردی عادل صاحب رای بود و پیوسته با خلفا
اظهار طاعت کردی و مشایعت اوامر دیوان عزیز داشتی
واجب و لازم دانستی و مدت ملک او هشت سال بود
ابو نصر احمد ابن اسمعیل بعد از پدر بحکم وراثت تقدیم داد

الحزفه مدت شش سال و شش ماه بهر اسم پادشاهی قیام نمود
بعد از آن بر دست جمعی از بندگان کشته شد ابو الحسن نصر بن
احمد سی سال در عدل و داستی و نشر ایادی و نصر موالی
و قهر اعادی رایت پادشاهی و جهانداری برافراشت پس
بلجام شهادت سیاست دنیا بسعادت عقبی ملتجم و متصل
گردانید نوح ابن نصر دوازده سال در جهانداری بسر برد
و ایام دولتش بسر آمد عبد الملک ابن نوح مدت هفت سال
و شش ماه و یازده روز اسب در میدان جهان بتاخت
و باخر الامر از اسب در افتاد و درگذشت منصور بن نوح
مدت ملک او پانزده سال و نه ماه بود نوح ابن منصور ~~اول~~
امراء خراسان بروی عاصی شدند و او نامه کرد بناصر الدین
سبکتکین که شحنهٔ غزنه بود تا شر ایشان از وی کفایت
کرد و قیادت جیوش خراسان بوی و ذلك فی سنه اربع و ثمانین
و ثلثمائه مدت ملک او بیست و یکسال و هفت ماه بود
ابو الحارث منصور ابن نوح بعد از یکسال و نه ماه که پادشاهی

کرد

کرد بکتوزون پسر حسن او را اسیر کرد و به برادرش بیعت کرد
عبد الملک ابن نوح چون نوبت پادشاهی بوی رسید خواست که
قیادت جیوش خراسان از سلطان ناصر الدین محمود سبکتکین
صرف کند و از آن سبب میان ایشان محاربه و مقاتله ظاهر گشت
و عبد الملک بهزیمت باز به بخارا شد و ملک ترک ایلک خان
بروی حمله کرد و مسلط گشت و ممالک از دره ماوراء النهر
بدست فرو گرفت النصر ابن اسمعیل بن نوح چون عبد الملک اسیر
گشت او بگریخت و بخراسان آمد و از آنجا بجرجان و ری شد
و باز بخوارزم رفت و از هیچ آفرینی بوی وفا نشد تا آن مظلوم
نرسید بلکه جمله رنج و زحمت یافت و سلطان محمود راه بروی
سپرد و اتفاقا شبی بحلت ابن بهیج الاعرابی فرود آمد
و آنجا که او را هلاک کردند و ایام سامانیان باخر رسید
طائفه سیم غزنیان عدد ایشان دوازده نفر ملک ایشان
صد و شصت و یکسال اگرچه ابتدای این طائفه در
ایام دیالمه بود اما چون ایشان از موالی سامانیان اند و آن

موالی هم نخواستیم که ذکر این دو طائفه از یکدیگر گسسته شود
وهذا اسماؤهم سلطان محمود سبکتکین السلطان مسعود السلطان
محمد بن محمود السلطان مودود بن محمود السلطان مسعود ابن مودود
السلطان علی بن مسعود السلطان عبد الرشید ابن محمود السلطان
ابرهیم بن مسعود بن محمود السلطان مسعود بن ابرهیم السلطان ارسلان شاه
بن مسعود السلطان بهرام شاه بن مسعود السلطان خسرو شاه
ابن بهرام شاه السلطان محمود بن سبکتکین در سنه اربع وثمانین
وثلثمائة ناصر الدین سبکتکین وفات یافت وقیادت جیوش
بحکم وراثت وتفویض نوح بن منصور بروی قرار یافت وچون
عبد الملک از وی منهزم شد قوی گشت وشوکت تمام یافت
وبولایت خراسان وسجستان مستقل شد واز دار الخلافة
بتشریف وعهدنامه محظوظ گشت وسلطان لقب یافت وبعد ازان
بجهت استعانتی که از ظلم اولاد فخر الدولهٔ دیلمی بوی میرسید
عزیمت جرجان وعراق کرد واز ایشان استخلاص کرد وبجانب
هند رفت وبسیار از قلاع وبلاد هند بگشود وبتخانها

خراب

خراب کرد وباخر الامر اسرائیل ابن سلیمان بن سلجوق از ماوراء النهر
بخواند بسبب مخافتی که از کثرت ایشان داشت واورا
بقلعهٔ کالنجار از زمین هند فرستاد وانجا بمرد وسبب خروج
ایشان وسبب ضعف واولاد گرفتن او بود ودر سنه عشرین
واربعمائه وفات یافت سلطان مسعود بن محمود سلطان محمود وصیت
کرده بود تا سلطنت خراسان وعراق مسعود را باشد وملک
هند وغزنه محمد را مسعود از برادر التماس کرد تا او را در
خطبه شریک کرداند ومحمد اجابت نکرد پس مسعود آهنگ
غزنه کرد وپیش از وصول او یوسف ابن سبکتکین محمد را
اسیر کرد وبقلعه شاد فرستاد پس چون مسعود برسید
یوسف را محبوس کرد وتمامت ممالک پدر در حکم خود
در آورد وبانفراد در ان تصرف می نمود ودر ان ایام سلجوق
از جیحون گذشتند وبخراسان آمدند ومسعود را با این
طائفه چند نوبت محاربت ومصالحت افتاد واخر الامر در سنه
اثنین وثلثین واربعمائه هجریه منهزم گشت وروی بغزنه

نهاد و محمد در آن ایام استقلال یافته بود چون مسعود
بغزنه رسید محمد او را بقلعه فرستاد و پیرش احمد ابن محمد
از پی بقلعه رفت و او را هلاک کرد در سنه ثلث و ثلثین
واربع مائة سلطان محمد بن محمود قریب چهارده سال بعد از پدر
در ممالک و ولایت غزنه پادشاهی کرد و قد جری علیه ما جری
و چون برادرش را بقتل آورد مودود ابن مسعود اهنگ او
کرد و غالب آمد و بقصاص پدر او را با تمامت اولاد بقتل آورد
سلطان مودود ابن مسعود بن محمود چون از قصاص فارغ شد
قریب هفت سال در ولایت عم تصرف نمود چون بسنه احدی
واربعین واربع مائة رسید روی در نقاب خاک کشید
سلطان مسعود ابن مودود چون پدرش رحلت کرد او طفل
بود و چند روز پادشاهی کرد باسم او موسوم گشت پس
اکابر مملکت و ارکان دولت برغم او اتفاق کردند و تاج شاهی
برسر او نهادند سلطان علی بن مسعود چون نوبت پادشاهی بوی
رسید عبد الرشید ابن محمود از سالها باز در قلعه محبوس بود

خروج

خروج یافت و لشکر جمع کرد و علی از وی منهزم گشت سلطان عبد
الرشید بن محمود قریب هفت سال پادشاهی کرد و در سنه
خمسین واربعمائة وفات یافت سلطان ابو المظفر ابرهیم بن مسعود
ابن محمود ایام دولت او تا سنه اثنین وتسعین واربعمائة
متمادی گشت و هیچ خانه خود بنیاد نکرد الا که مسجدی
یا مدرسه خدا را بنا کرد سلطان مسعود ابن ابرهیم مدت
شانزده سال بمراسم پادشاهی قیام نمود و در سنه ثمان
وخمسمائة رحلت کرد سلطان ارسلانشاه بن مسعود بر سبیل
وراثت زمام مملکت در قبضهٔ خود گرفت و برادرش بهرامشاه
از وی بگریخت و التجا بسلطان سنجر سلجوقی کرد که پسر خال او
بود سنجر بموافقت او بغزنه آمد و با ارسلان محاربت کرد
و ظفر یافت و ارسلان هزیمت گشت و سنجر بهرامشاه را
بر تخت نشاند و باز بخراسان رفت پس ارسلان مراجعت
کرد و بهرامشاه از وی بگریخت و باز بخدمت سنجر آمد
و از وی لشکر تمام بستد و بغزنه رفت و برارسلان مسلط گشت

شانزده
اون التی عدد نسخه‌لرده

و او را هلاک بن مسعود علاء الدین الحسین بن الحسن که
از ملوک غور دست بر وی خروج کرد و بغزنه رفت و بهرامشاه
از وی بگریخت و او برادر خود را سیف الدین در غزنه بگذاشت
و مراجعت کرد پس بهرامشاه بغزنه آمد و سیف الدین را
برگاو نشاند و در شهر بگردانید و چون این خبر بعلاء الدین رسید
بغایت ازان تافته شد و با لشکر انبوه عزم بزند و پیش از رسیدن
او بهرامشاه درگذشت و پسر او سلطان خسروشاه ابن بهرام
شاه بر جای پدر نشست و چون علاء الدین رسید خسروشاه
بگریخت و به دیار هند رفت و علاء الدین غزنه را غارت
کرد و خلق بسیار بقتل آورد و پسران برادر غیاث الدین
ابو الفتح و محمد و شهاب الدین ابو المظفر پسران سام بن الحسن
آنجا بداشت و ایشان بانواع حیل خسروشاه را بر خود
ایمن کرد و دستگیر کردند و بقلعه فرستادند و تمامت
ممالک غزنیان مستخلص کردند و در شهر دهلی اقامت کردند
و خسروشاه در سنه خمس و خمسین و خمسمائه وفات یافت

و امید

وامید از روزگار غزنیان منقطع گشت و بعد از مدتی غیاث
الدین درگذشت و تمامت مملکت باستبداد و انفراد در تصرف
شهاب الدین بماند تا ایام سلطان محمد بن تکش که او را ملاحده
در دهرع کارد زدند پس سلطان شمس الدین التمش که از موالی او
بود قائمقام او گشت و سلطنت هند او را مسلم شد و تا این
ایام بر اولاد او مقرر ماند و از غوریان پیش ازین سه نفر
علاء الدین و غیاث الدین و شهاب الدین یافتیم که پادشاهی
کرده اند طائفهٔ چهارم دیلمیان عدد ایشان هژده نفر
مدت ملک ایشان صد و بیست و شش سال و هذا اسمائهم
عماد الدوله ابو الحسن علی بن بویه رکن الدوله الحسن بن بویه معز الدوله
احمد بن بویه عضد الدوله ابو شجاع فنا خسرو بن الحسن فخر الدوله
علی بن حسن بن بویه مؤید الدوله بویه ابن الحسن علاء الدوله
ابن معز الدوله مجد الدوله رستم بن فخر الدوله شرف الدوله ابن عضد
الدوله صمصام الدوله بن عضد الدوله بهاء الدوله بن عضد
الدوله سلطان الدوله ابن عضد الدوله شرف الدوله بن بهاء الدوله

عماد دین الله مرزبان ابن سلطان الدوله الملک الرحیم ابو نصر ابن
عماد دین الله الملک ابو منصور ابن عماد دین الله عز الملوک
الملک ابو سعید خسروشاه بن عماد دین الله الملک ابو علی ابن عماد
دین الله الامیر عماد الدوله ابو الحسن علی بن بویه الدیلمی
در بدو امر بخدمت ناصر الحق مشغول واو چون شهید گشت
عماد الدوله بکرج رفت وبخراسان رفت وبخدمت والی آنجا
مشغول شد وخلقی بسیار از دیالمه بر او جمع شدند والی
از شوکت او خوفناک شد خواست که او را محبوس کند
عماد الدوله از آن آگاه شد بکرج رفت وبجانب اصفهان شد
والی آنجا ابو المظفر یاقوت او را بخود راه نداد عماد الدوله
چون مقصدی وملاذی نیافت بضرورت با وی بجنگ
درایستاد ومظفر را اسیر کرد واصفهان او را مسلم
شد پس این خبر بیاقوت رسید واو در شیراز بود لشکر
جمع کرد وروی بعماد الدوله نهاد وبا وی محاربت کرد ومنهزم
بازگشت وعماد الدوله از پی او بپارس آمد واز آنجا بخوزستان

رفت

رفت وجمله را بگشود ونیز مال ومعاملهٔ بغداد در تصرف
آورد ودر خطبه بعد از خلیفه او را دعا کردند ومعز
الدوله را آنجا بگماشت ورکن الدوله را بجانب اصفهان
وری فرستاد وخود را مقیم شیراز کرد اند وآنجا که
وفات یافت وصابی در کتاب تاجی آورده است که
ایشان از نژاد بهرام گورند ودر بدو اسلام پدران
ایشان بکرج گریختند وبجیلان رفتند ومدت ملک او
شانزده سال بود رکن الدوله الحسن ابن بویه چون عماد
الدوله وفات یافت او بشیراز آمد ومدتی آنجا بود
پس مملکت به پسران قسمت کرد وفارس بعضد الدوله
داد واصفهان وقم وقزوین وابهر وزنجان بمؤید
الدوله وهمدان ودینور ومضافات آن بفخر الدوله
وپسر کوچکتر امیر ابو العباس تمام بعضد الدوله سپرد
وبری شد وآنجا وفات یافت ومدت ملک او
بیست وهشت سال بود معز الدوله ابو الحسین احمد

بانی مشهد مقدس

از طرف برادر در جانب بغداد حاکم بود و از آنجا
عزم شام کرد و در ایام رکن الدوله نماند عضد الدوله
ابو شجاع فنا خسرو نور حدقه و نور حدیقهٔ آل
بویه است و هیچ کس از ملوک جهان در عالم بعلم
و هنر بپایهٔ وی نیافتند و مناثر و مناقب و معادل او
معروف و مشهور است و از آثار او دار الشفاء بغداد
و شیراز ست و مشهد مقدس امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب کرم الله وجهه در حدود کوفه و بندی که در رود
کر ساخت که نظیر آن در جهان نیست و به بند امیر
معروفست و این امیر کلکر بود که بند ساخت و چون
بند تمام کرد گفت حکم عضد اما بند بند امیر و خود را
در آب انداخت و از قبلی شیراز شهری بغایت خوش
بنا کرد و امروز مزرعه است و انرا سوق الامیر
گویند و چون عز الدوله بختیار ابن معز الدوله کشته
شد عضد الدوله بجانب بغداد رفت و اولاد او

جمله

جمله بر گرفت الا عمدة الدوله ابو اسحاق و امیر ابو طاهر که
بشام و مصر بوده اند و ان صوب داشتند و بعد از ان
بغداد با او و اولادش افتاد و وفات او در بغداد بود
و قبر او در مشهد کوفه است و از معاصران او قاضی ابو بکر
باقلانی و شیخ الشیوخ ابو عبد الله الخفیف و قاضی ابو بکر
البیضاوی و الاستاد العلامه ابو علی النسوی قدس الله
ارواحهم و مدت ملک او سی و چهار سال بود مؤید الدوله
ابو منصور بویه ابن رکن الدوله در ایام پدر باصفهان
می بود و چون پدرش در گذشت به ری رفت و بجای
پدر نشست و هفت سال و شش ماه بزیست و میان
او و فخر الدوله و شمس المعالی قابوس که والی طبرستان
و قهستان بود محاربات رفت و در جمله ظفر او را بود
فخر الدوله ابو الحسن علی بن رکن الدوله بمقتضی وصیت پدر
در همدان می بود پس مؤید الدوله بمعاضدت عضد
الدوله او را ازعاج کرد و به نیشابور رفت چون مؤید

الدوله نماند حاجب اسمعیل ابن عباد بوی نامه کرد و بازکشت
و متصرفات خود و ازان در تخت تصرف اورد و سیزده
سال و یازده ماه دیگر در امارت بزیست و ازوی سه
پسر بماند فخر الدوله و شمس الدوله و عز الدوله و مجد الدوله
بازجای وی ایستاد و سلطان محمود سبکتکین بروی
مستولی کشت و ممالک او مستخلص کرد شرف الدوله ابو
الفوارس شرذیل ابن عضد الدوله چون پدرش درکذشت
او بکرمان بود چون اکاه شد بشیراز شتافت و ازانجا
ببغداد شد و تمامت ممالک پدر در تحت تصرف اورد
و این حال در زمان الطایع لله بود و مدت شش ماه
پادشاهی کرد صمصام الدوله ابو کالیجار المرزبان او
با عضد الدوله بود و عضد او را ولی عهد کرد و بعد از پدر
مدت چهار سال و شش ماه امیر بغداد بود بعد ازان
چون شرف الدوله ببغداد درفت امارت باوی کذاشت
و با شرف الدوله بشیراز امد چون شرف الدوله وفات یافت

باو

با او بیعت کردند و نه ماه پادشاهی کرد بعد ازان ابو القاسم
و ابو نصر پسران عضد الدوله بروی خروج کردند و او هزیمت شد
و بدو دمان از اسافل شیراز کشته شد بهاء الدوله ابو النصر
خسرو فیروز بن عضد الدوله ولی عهد شرف الدوله و صمصام
الدوله زنده بود او در بغداد امیر بود چون صمصام کشته شد
بفارس امد و قادر بالله شاهنشاه قوام الدین لقبش فرمود
و مدت بیست و چهار سال و سه ماه پادشاهی کرد و بارجان
درکذشت سلطان الدوله ابو شجاع بن بهاء الدوله ولی عهد پدر
بود مدت دوازده سال و چهار ماه پادشاهی کرد و برادرش
قوام الدین ابو الفوارس شرذیل در زمان او خروج کرد و ظفر
نیافت شرف الدوله ابو علی الحسن بن بهاء الدوله چون سلطان
الدوله از بغداد بازکشت قادر بالله امیری بود و او مدت
پنج سال و دو ماه امیری کرد و در بغداد وفات یافت عماد
دین الله عز الملوک ابو کالیجار المرزبان بن سلطان الدوله چون
سلطان الدوله نماند میان او و عمش جلال الدوله ابو طاهر

فیروز خسرو منازعت افتاد قریب چهار ده سال کارش
استقامتی نداشت بعد از آن صلح کردند و از دار الخلافه
او را خلعت و لوا فرمودند در صفر سنه ثلثین و اربعمائه
و در ایام او شبانکاره اسمعیل که از نژاد منوچهر بود و گویند که
از اسباط اردشیر بابکان بود و پیش از اسلام اصفهبذان
فارس بود در شوکت ظهور اسلام کوفته بودند و بصفات
شتربانان در دشت ارژن مقام داشتند از ناشی فراق
والی اصفهان بکربخت و به داراب جرد رفتند و محمد بن یحیی که
مهتر ایشان بود آن نواحی بدست فرو گرفت و پنج نوبت زد
و کار دیلم مخبط گشت و از ایشان انتزاع نتواشت کرد هنوز
آن گروه از فارس ولاد او دارند الملک الرحیم ابونصر خسرو
ابن فیروز ابن عز الملوک بعد از پدر امیر بغداد بود و سلطان
طغرل بک باوی دم مصالحت و موافقت میزد تا او ایمن
گشت و نزد او شد و اسیرش کرد و فرمود تا او را هلاک کردند
الملک ابومنصور فولادستون و الملک ابوسعید خسروشاه

ابناء

ابناء عز الملوک میان ایشان مکرات محاربات و مصالحات رفت
و باخر الامر ابوسعید بغدر کشته شد و فارس بر منصور قرار
گرفت پس مادرش او را بران داشت تا صاحب عادل ابومنصور
بهرام بن مافنه را هلاک کرد فضل ابن الحسن که او را فضلویه
شبانکاره گویند اسفهسالار صاحب بود بر منصور غوغا کرد
و او را بگرفت و بقلعه باز داشت تا بمرد و ملک دیالمه و فضلویه
در سنه ثمان و اربعین و اربعمائه فارس فرو گرفت و بهر گوشه
امیران شبانکاره مثل ابوسعید ابن محمد و امیرویه مسعودی
بگماشت پس از ملک عراق بپارس آمد و میان او و شبانکاره
جنگ قائم گشت و پارس از آن خراب گشت فضلویه بکربخت
و بخدمت سلطان الب ارسلان و بوی التجا کرد و پارس از وی
بضمان بستد و باز عاصی شد و بآن قلعه نشست نظام الملک
او را حصار داد و اسیرش کرد و بقلعهٔ اصطخر محبوس فرمود
و از انجا بگه خواست گریخت حاکم قلعه آگاه شد و او را بکشت الملک ابوعلی
کیخسرو بن عز الملوک از اکابر دیالمه او مانده بود و از سلطان رضی

شد که نوبتچیان بجامگی بوی دادند وهرگاه که بخدمت
سلطان شدی بجنب خودش بنشاندی وترحیبش کردی ودرسنه
سبع وثمانین واربعمائه وفات یافت وتلك الایام نداولها
بین الناس وما یعقلها الا العالمون طایفه پنجم سلجوقیانند
مدت ملك ایشان قریب صد وشصت سال وعدد ایشان
چهارده نفر بدین موجب السلطان رکن الدین ابوطالب طغرل بك
محمد بن میکائیل بن سلجوق السلطان عز الدین ابوشجاع الب ارسلان
محمد بن جعفر بك بن میکائیل السلطان معز الدین ابو الفتح
ملکشاه ابن الب ارسلان السلطان رکن الدین ابن المظفر
کیارق ابن ملکشاه السلطان غیاث الدین محمد ابن ملکشاه
السلطان معز الدین ابو الحرث سنجر بن ملکشاه السلطان مغیث الدین
ابو القاسم محمود بن محمد السلطان رکن الدین طغرل بن محمد السلطان
غیاث الدین ابو الفتح مسعود بن محمد السلطان مغیث الدین ابو الفتح
ملکشاه ابن محمود ابن محمد السلطان غیاث الدین ابوشجاع محمد
ابن محمود السلطان معز الدین ابو الحرث سلیمان شاه بن محمد ابن مسعود

السلطان

السلطان رکن الدین ارسلان طغرل بن محمد السلطان مغیث الدین
طغرل بن ارسلان السلطان رکن الدین ابوطالب طغرل بك
محمد بن میکائیل ابن سلجوق اول سلاطین دودمان سلجوقیانست
مقام او در همدان بود ودر رمضان سنه خمس وخمسین
واربعمائه در ری وفات یافت مدت ملکش بیست وشش سال بود
السلطان عز الدین ابوشجاع الب ارسلان محمد بن جعفر بك ابن
میکائیل مردی بغایت مهیب وتمام قد بوده است وبهمه
جهان تاختن کرد وبا فضلویه بپارس مد وپارس بستد
وبا دوازده هزار سوار وبقولی کسری بارمانوس ملك روم
رسید واو سی هزار سوار داشت بروی زد وهزیمت کرد
وارمانوس اسیر گشت بدست غلام رومی که بغایت حقیر بود
چنانچه عارض بوقت عرض نام وی نمی نوشت وسعد الدوله
شحنه بغداد گفت بنویس باشد که او ملك روم را گیرد
بتقریر آنکه هر روز هزار دینار بدهد امانش داد ودر آخر
عهد روی بماوراء النهر نهاد وحصار قلعه نرم بستد وکوتوال را

بیاوردند وباوی شخصی بود که سلطان از وی استفسار میکرد
ودانست نحی کفت بفرمود تا سیاستش کنند پس وی کارد
برکشید واهنك سلطان کرد غلامان قصد کردند تا اورا بکیرند
بسبب اعتقادی که بر تیر انداختن خود داشت ایشانرا منع کرد
وتیر خطا شد وان مرد دررسید وسلطانرا زخم زد وبران
هلاك کشت ومدت ملکش دوازده سال بود السلطان معز الدین
ابو الفتح ملکشاه ابن الب ارسلان بختی موافق وروزکار مساعد
داشت وبیشتر ممالك عالم در تحت ولایت او بود چنانچه
کویند نظام الملك حسن که وزیر او وپدرش بود در وقت مراجعت
سلطان از سمرقند واسیر کردن خان اجرة ملاحان جیحون بانطاکیه
حواله فرمود ومدت بیست سال بکامرانی وجهانداری بسر برد
واز صنادید عجم که درعهدی بوده اند امام الحرمین ابو المعالی
عبد الملك جوینی بود السلطان رکن الدین ابو المظفر برکیارق ابن ملکشاه
ولیعهد پدر بود ومیان او وبرادرانش محمود ومحمد محاربات
رفت ومحمود در زمان وی بابله درکذشت ومحمد از پس وی

پادشاه

پادشاه شد ودر زمانی که ایشان بمخاصمت مشغول بودند
ملاحده نیرو کرفتند وحسن صباح واعیان برکماشت وعبد
الملك بن عطاش را باصفهان فرستاد وخلق بسیار کمراه کرد
وباتنی چند بشاه دز اصفهان رفت وحامیانرا بفریفت
وقلعه فرو کرفت ومدت ملك او دوازده سال بود سلطان
غیاث الدین ابو شجاع محمد بن ملکشاه چون برکیارق درکذشت
سلطنت بروی مقرر کشت واهنك بغداد کرد بعزم مقاتله
ایاز وصدقه که از موالی پدرش بودند واز طریق مطاوعت
انحراف می نمودند وعاصی شدند ومیان ایشان مصافی سخت
رفت واز بالای لشکرگاه ایاز وحانی مشعل بشکل اژدهی م
پیدا شد واز هول ان بکریختند وایاز اسیر کشت وصدقه درجنك
کشته شد وچون از انجا مراجعت کرد ودر حصار شاه دز نشست
تا عبد الملك بن عطاش را فرود اوردند ودر تمامت اصفهان بکردانید
انکاه او را هلاك کرد ومدت ملك او سیزده سال بود سلطان
معز الدین ابو الحارث سنجر بن ملکشاه مدت بیست سال در ایام

برادران پادشاه خراسان بود وبعد از وفات محمد چهل سال
سلطنت کرد ودر خراسان اقامت ساخت ومغیث الدین ابو القاسم
محمود بن محمد بروی خروج کرد ومنهزم گشت وبعد ازان باز بخدمتش
امد وازان عذر خواست وسلطان نیابت خویش در عراق بوی
داد ودر ایام او غزان از جیحون بگذشتند وچشم سلطان
از ایشان در زحمت بود وسلطان چند نوبت فرمود تا باز کردند
وایشان ملتزم خراجی زیاده میگشتند وسلطان امان میداد
باحرام سلطان را بران داشتند تا روی بایشان آورد
وغزان زنان واطفال در پیش کردند وتضرع کنان در پیش
امدند وتقریر کردند که از هر خانه منی نقره بدهند سلطان خواست که
باز گردد وملک عجم نگذاشت غزان چون نا امید باز گشتند
جان را بکوشیدند وسلطان را اسیر کردند وروی بخراسان وکرمان
نهادند وشهرها خراب کردند وخلقی بیشمار شهید کردند ومثل
محمد بن یحیی که تلمیذ امام غزالی که افضل عالم بود بشکنجه بکشتند
وچون بدر بلخ رسیدند جمعی از ممالیک سلطان که با غزان

درامیخته

درآمیخته بودند موکلان سلطان را بفریفتند وروزی با سلطان
برسبیل شکار برلب جیحون می تاختند بحد ترمد رسیدند
در کشتی نشستند وباز گذشتند وبقلعهٔ ترمد رفتند وبجایگه
در گذشته اند وغزان بحدود فارس وکرمان امدند وملک
شبانکاره برایشان کمین بود وایشان را خالی دریافت وهلاک
کرد سلطان مغیث الدین ابو القاسم محمود بن محمد چهار سال در
عراق نایب سلطان سنجر بود ودر گذشت سلطان رکن الدین
ابو طالب طغرل بن محمد قایمقام پدر بود ودر نیابت عم سه سال
سلطان غیاث الدین ابو الفتح مسعود بن محمد بعد از برادر هفده
سال سلطنت عراق کرد ودر ایام او وقایع بسیار بود وعزیز
سلطان سنجر خروج کردند ومیان او وبرادران محاربات
رفت وموالی ونواب ایشان در هر جانبی دم استقلال زدند
مثل اتابک آلدکز در اذربایجان واتابک پهلوان در عراق
وسلغریان بر ملکشاه برادر زادهٔ وی خروج کردند در عراق
سلطان مغیث الدین ابو الفتح ملکشاه ابن محمود بن محمد سلطان مسعود

ابن ملکشاه و برادرش محمد با اتابک بوزابه و تاج الدین دبیر
بپارس فرستاده بود چون سلطان ببغداد بود بوزابه ایشانرا
باصفهان آورد و محمد را بر تخت نشاند و پنج نوبت پادشاهی
زد و سلطان آهنگ ایشان کرد و بوزابه بدین وی شد با لشکر
گران و کشته گشت و سلطان زادگان باز بپارس آمدند
و سلغریان خروج کردند از ایشان بگریختند چون عمش نماند باز
جای وی نشست و التفات بامیران نمی کرد بعد از چهار ماه
امیران متفق شدند بضیافتش بردند و موکل بر وی گماشتند
سلطان غیاث الدین ابوشجاع محمد بن محمود چون برادرش محبوس
کردند او از خوزستان بیامد و به پادشاهی بنشست و ملکشاه
اورا از شهر همدان بکوشک فرستاد و از آنجا که بگریخت و بخوزستان
رفت و آنجا می بود تا محمد وفات یافت و سلیمان شاه بر تخت
نشست بر وی خروج کرد و به اصفهان آمد و آنجا فرو رفت
مدت پادشاهی محمد هفت سال بود سلطان معز الدین ابوالحارث
سلیمان شاه بن محمد بن مسعود چون محمد درگذشت امرا چند روز

مشورت کردند و بر وی اتفاق افتاد و کس فرستادند تا اورا
از موصل بیاوردند و بر تخت نشست و استمالت اتابک
آلدکز ارسلان که ربیب او بود ولی عهدی و همه روزه بعشرت
مشغول گشت و از مردمان نفور گشته بود پس از شش ماه
اورا بگرفتند و بقلعه علاء الدوله فرستادند و ارسلانرا از
آذربایجان بخواندند و بر تخت نشست سلطان رکن الدین ارسلان
طغرل بن محمد یازده سال و هفت ماه پادشاهی کرد و در
همدان وفات یافت سلطان مغیث الدین طغرل بن ارسلان
کودک بود پدرش درگذشت و نوبت سلطنت بوی رسید
و اتابک محمد بن الدکز حاکم کل بود و جملگی امور در قبضهٔ تصرف
وی بود و حاکم ملک و مرجع دولت و چون وفات یافت
اساس کار سلطنت منهدم گشت و عقد مملکت گسسته شد
و امرا متفق شدند و بهم برآمدند و برادرش اتابک قزل ارسلان
بن الدکز بعراق آمد و بر تخت نشست و پنج نوبت سلطنت وقت
زد بعد از چند روز در شبی از شبها بر دست چند فدائی کشته شد

وسلطان طغرل از خشم اتابك در رنج بود واز براى دفع ايشان
مكاتبات بپاى تسلطان خوارزمشاه محمد نوشت واستمداد
واستعانت ميخواست درين ميان لشكرى انبوه بر در رى فرود
آمدند وسلطان باچند كس معدود روى باايشان نهاد وخودرا
درميان ايشان انداخت وطمع از سر گرفت ونام ونسب خود
ميخواند وجنگ ميكرد تا پيرامن او فرو گرفتند واورا بزارى
بكشتند وملك آل سلجوق درين ديار سپرى شد اما سلطنت
روم هنوز برايشان مقرر است واين زمان در تصرف نبيرگان
سلطان علاء الدين قلج ارسلان بن سليمانست طايفه ششم
سلغريان اند وعدد ايشان يازده نفر مدت ملك ايشان
تا تاريخ اين تاليف اين كتاب صد وسى ويكسال باشد وهذا اسماءهم
اتابك مظفر الدين سنقر ابن دودو اتابك مظفر الدين تكله
بن زنگى اتابك مظفر الدين طغرل بن سنقر اتابك مظفر الدين
سعد ابن زنگى اتابك مظفر الدين ابوبكر ابن سعد اتابك مظفر
الدين سعد ابن ابوبكر اتابك مظفر الدين محمد ابن سعد اتابك

مظفر

مظفر الدين محمد شاه بن سلغر بن سعد بن زنگى اتابك مظفر الدين
سلجوقشاه بن سلغرشاه بن سعد بن زنگى اتابك معظمه
ابش بنت سعد ابن زنگى اتابك مظفر الدين سنقر ابن مودود
دانستن بايد كه پارس از آخر ايام ديالمه تا اول روزگار
سلغريان قرب هشتاد سال در تصرف آل سلجوق بود ودر سنه
ثلث وخمسين واربعمائه سلطان الب ارسلان بپارس آمد
وبستد وبراى بجاشت تا سنه ثلث واربعين وخمسمائه كه
سلغريان خروج كردند واين ممالك ايشانرا مقرر كردانيدند
ودرين سال از جهت ايشان هفت تن حكم كردند فضلويه
وشبانكاره كه الب ارسلانرا بپارس آورد اودوى پارس بضمان
ببستد ركن الدوله خمارتكين اتابك جلال الدين چاولى سقاو كه
استيصال شبانكاره وقمع ايشان وى كرد اتابك قراجه
مدرسه درميان شهر شيراز ساخته است وبر در همدان
كشته شد اتابك منكوبرس چون قراجه كشته شد وى بشيراز
آمد وبجوار مزار ام كلثوم مدرسه ساخت ومرقد او آنجاست

وابونصر لالا که مدرسهٔ لالا کرده است باوی بوده و رباط لالا که
براه عراقست هم وی ساخته و ابن نصر با اتابک منکوبرس بود
و اتابک بوزابه بعد از منکوبرس پادشهزاوکان بشهر شیراز آمد
وچنانچه یاد کردیم بر در اصفهان کشته شد و زنش زاهده خاتون
در شیراز مدرسه ساخته وانچه از اعضاء او دریافت
بانجا نقل کرد و تولیت مدرسه بقاضی حنفی داد بعد از ان زوی
برنجید و باز ستد و بقاضی شافعی داد ملکشاه سلطان محمود
از سلجوقیان چون بوزابه کشته شد بپارس مراجعت کرد و یکسال
وی در پارس حکم کرد پس بسعایت جمعی از بزرگان اتابک مظفر
الدین سنقر ابن مودود السلغری بروی خروج کرد و ملکشاه
منهزم گشت و پارس بسنقر بماند و سیزده سال پادشاهی کرد
و در شیراز رباط و مسجد ساخته و مناره رفیع ساخت و تدریس
مسجد بجدم قاضی فخر الدین علی بن علی المرعی داد و او این
قضیه را در اول کتاب خود موضح ایراد کرده است و وزیرش
تاج الدین بود که وزارت سلطان مسعود بن محمود کرده است و وقف

خروج

خروج او از جهت ملکشاه حاکم بود و در شیراز مدرسه و رباط
و مناره ساخته است **اتابک مظفر الدین زنکی ابن مودود** چون
برادرش درگذشت او غایب بود و شوهر خواهرش سابق که رباط
سابقی در بیضا ساخته و الب ارسلان که از اقارب ایشان بود
در مملکت طمع کرد چون زنکی باز گشت حرب میان ایشان قایم گشت
زنکی ظفر یافت و ایشانرا هلاک کرد و مدت چهارده سال
در پادشاهی بماند و چنین گویند که رباط شیخ کبیر ابو عبد الله
الخفیف قدس الله روحه زاویهٔ مختصری بود انرا عمارت کرد
و در ان افزود و بران وقفها کرد و اتابک ابوبکر انرا از نو
بنیادی نهاد و عمارت رفیع و اضافتی تمام کرد و بسیار دیگر
بر اوقاف ان منضم گردانید و در ان اواخر بالتماس شیخ الشیوخ
معین الدین کشکی قدس الله روحه بفرمود تا نماز جمعه در ان
اقامت کردند **اتابک مظفر الدین تکله بن زنکی** ولی عهد پدرش
بود و بغایت عدل و سیرت نیکو داشت و مدت بیست سال
پادشاهی کرد و از اثار او خان بازرگانست که در قریب مسجد

سنقر است و خواجه امین الدین کازرونی که حاتم وقت و صاحب
کرامات بود وزیر وی بود و در قرب جامع عتیق شیراز مدرسه
و رباطی ساخته است اتابک مظفر الدین طغرل ابن سنقر
پادشاهی مدبر هنرمند هنرپرور بود اما تأییدی نداشت دو
سه نوبت بر اتابک تکله خروج کرد و از عراق لشکر آورد و هر نوبت
چند ماه پادشاهی کرد و با خر الامر در بیرون شهر جنگ کردند و اسیر
گشت و در قلعه اصطخر محبوس کردند و میل کشیدند اتابک مظفر
الدین ابوشجاع سعد بن زنگی بعد از تکله پادشاهی بر وی مقرر
گشته و اندر سخاوت و شجاعت یگانه بود و کرمان بستد
و به برادرزاده خود عماد الدین محمد داد پس وی برغم عاصی
شد و رضی زوزنی قصد وی کرد ازو باز ستد و اتابک
سعد همواره هوای عراق کردی و اصفهان و اکثر بلاد عراق
بستد و صنادید و اکابر آنجا بشیراز در آورد و در سنه
اربع و عشر و ستمائه سلطان محمد ابن تکش بعراق آمد با لشکر بی حد
و اتابک سعد با قدر هزار سوار بر وی زد و بسیاری از لشکر

سلطان

سلطان هلاک کرد و با خر الامر اسبش خطا کرد و بدان سبب اسیر
گشت و دلاوری و بزرگواری او سلطان را مانع آمد از کشتنش
و مدتی او را باز داشت و بعد از آن دخترش ملکه خاتون از برای
سلطان جلال الدین پسر سلطان محمد تکش بخواست و اتابک براد
و پسر نو فرستاد زنگی نام و اتابک را خلعت داد و باز
بپارس فرستاد چون وی بیامد امرا و اکابر با پسرش ابوبکر
اتفاق کرده بودند و با لشکری بزرگ بدر آمدند و جنگ بسیار
میان پدر و پسر قائم گشت چون امرا از دور شوکت و شجاعت
پدرش بدیدند جمله برگشتند و اتابک ابوبکر را دستگیری کردند
و بقلعه فرستاد هفت سال و از وزراء او رکن الدین صلاح
کرمانی بود و عمید الدین ابونصر فرزی و از آثار اتابک سعد
مسجد جامع جدید است که عالیتر و فسیحتر از آن بنا در شیراز
نیست و رباط گرد بر سر راه عراق او ساخته و وقفهای
بسیار برکزنکاه کرده و سور شیراز خراب بوده او سوری
از نو کشیده و مدت ملک او بیست و نه سال بود چون او در

ممدوح حضرت شیخ سعدی

نزع بود اتابک ابوبکر را بیاوردند و در حالی که او برسید سعد
درگذشت و اتابک ابوبکر بر تخت نشست و امرا که با او متفق
بودند بعضی که بوقت جنگ برگشتند بگریختند اتابک مظفر الدین
ابوبکر ابن سعد بن زنگی پادشاهی بود جهانداری شرع پرور دیندار
مؤید بتأیید یزدان موفق بتوفیق ربانی اخبار عدل او در اقصای
مشارق عالم متواتر شد و آثار فضل او در اطراف مغارب
متظاهر گشت و جلالت قدر او همگنان را مقرر و نباهت ذکر او
جهانیان را مشتهر پارس که از دویست سال باز خراب گشته بود بسبب
محاربات شبانکاره بال بویه دیلمی و سلجوق و قدوم کلجه و غیاث
الدین سلطان در ایام اتابک سعد چون عروس بیمن دولت و حسن
معدلت او آراسته شد و از اقالیم زمین اکابر و افاضل مأمن را
احرام حریمش بسته داشتند و بسیاری از جزائر و سواحل
چون بحرین و قطیف و قیس و اندراوی بگشود و در بعضی
از بلاد هند بنام بزرگش خطبه کردند و هم مدارس و مساجد که
در شیراز خراب گشته بود با رابطه معمور گردانید و رباط

شیخ

شیخ کبیر ابوعبدالله خفیف عمارتی نیکو کرد و دار الشفاء نیکو
در شیراز بساخت و بسیار رباط و بقعها خیر در اطراف بنا
کرد مثل رباط مظفری بیضا و رباط مظفری ابرقوه و رباط
مظفری سربند و رباط مظفری جابرکه بر سر راه سواحل ست
و در شهر سقایهٔ مظفری و بازارها و خانها بنا کرد و به
موافقت او جمله اعیان مملکت و ارکان دولت بقعها ساختند
و دو امیر داشت سخت بزرگوار که قطب مملکت و مدار سلطنت
او بودند یکی فخر الدین ابوبکر و دیگری مقرب الدین مسعود و مآثر
و محامد ایشان مشهور است و مشاهد و موقوفات و خیرات که
در پارس کرده اند از احوال ایشان شارح است و حسن صنیع
و مساعی ایشان در اقامت شرع و اعلاء دین جهانیان را
معلوم و مدت ملک اتابک ابوبکر انار الله برهانه سی سال بود
اتابک مظفر الدین سعد بن ابی بکر چون پدرش وفات یافت
او در شهر طبرتو بود و از خدمت هلاکو خان باز گشت
و بعد از دوازده روز که خطبه بنام وی مزین و معلا گشته درگذشت

وبه شیراز اوردند وقریب در دولت پیش اتابک محمد مدرسهٔ
عالی ساخت وانجام فوت اتابک مظفرالدین محمد بن سعد
چون پدرش وفات یافت او کودک بود ومادرش ببی ترکان
بسبیل نیابت پادشاهی میکرد وبعد از دو سال وهفت ماه
گلبرگ عمرش ناشکفته فرو ریخت اتابک مظفرالدین محمد شاه
ابن سلغرشاه بن سعد بن زنگی چون اتابک محمد ابن سعد در
گذشت لشکر بروی جمع شدند وبقرب یک هفته که جمع شده
بودند در خانه خروج کرد ومدت هشت ماه پادشاهی کرد
شب وروز بعیش وطرب مشغول بود وازکار ممالک غافل
بعد ازان امرا ببی ترکان مادر اتابک محمد ابن سعد اتفاق کردند
ودر روز جمعه دهم ماه رمضان سنه احدی وستین
وستمائه در خانه اتابک دستگیرش کردند وچون برادرش
ازقلعه بکریخت بیامد او را بخدمت هلاکوخان فرستادند ودشمنان
قصد کردند وهلاک کردند اتابک سلجوق شاه بن سلغرشاه
مردی بغایت نیکوصورت بود ومادرش از نژاد سلاطین آل

سلجوق

سلجوق بود وازمحمد شاه بزرگتر بود چون اتابک محمد بن سعد
پادشاه شد وی در قلعه محبوس بود در ان نزدیکی محمد شاه
اسیر گشت وی از قلعهٔ اصطخر بکریخت وبروی جمعی از حشم
گرد آمده بودند وبدین سبب محمد شاه را باز داشتن میسر
نشد ودر ماه رمضان به شیراز آمد وبر تخت نشست
ومدت پنج ماه پادشاهی کرد چون طالع زیاده نداشت
شحنگان مغول که در شهر شیراز می بودند هلاک کردند
وببی ترکان را هلاک کردند وخونهای ناحق ریخت بعد ازان
لشکر مغول وملوک اطراف بحکم هلاکوخان بجنگ وی
آمدند واو برلشکر خود اعتمادی نداشت بکریخت وبکرد
مسیرها میکردید عاقبت درکازرون توقف ساخت
پس بجاتو با ملوک اطراف بشیراز آمدند وشیراز را آسیبی
نرسانیدند وکار سازی کردند وازپی او بکازرون رفتند
ولشکر ازجنگ گاه سلجوق شاه را رها کردند وبکریختند
وبا او چند سوار معدود بایستادند ومحاربت تمام کردند

وملک ایج وملکی از کرمان وعلاء الدوله برادر بیبی ترکان
وملک یزد هلاک کشتند وبعد از آن سلجوق شاه بمسجد
کازرون رفت ولشکر ابه وی بشرند ودر مسجد حصار
کردند وجنگ میکردند وخلق بسیار در کازرون بقتل آمدند
وباخر الامر اسیر شد ودر نوبندجان او را هلاک کردند وازوی
دختری مانده است وملک شبانکاره داشت واتابک ابش
وخواهرش در قلعه محبوس بودند سلجوق شاه همچنان قسم برویست
وکوتوال سوکند خورده بود که تا سلجوق شاه اجازت ندهد
بهیچکس چون او اجازت داد از قلعه بزیر آوردند وبه
پادشاهی نشاندند اتابک معظمه ابش بنت سعد بن زنکی
در سنه اثنین وستین وستمائه نوبت پادشاهی بیافت
ورایات شاهنشاهی برافراشت ودر شهور سنه سبع
وثمانین در آذربایجان از دار فنا بدار بقا رحلت کرد ومدفون
در شهر تبریز است وامروز از نژاد اتابک زنکی این ملکه
وخواهرش ودختر اتابک سلجوق شاهی وملک معظم جلال الدین

ارقان

ارقان بن ملک خان بن محمد بن زید بن زنکی طول الله اعمارهم
مانده اند طائفه هفتم خوارزمیان وایشانرا خوارزمشاهی
کویند عدد ایشان هشت نفر ومدت ملک ایشان قریب صد
وبیست وشش سال وهذا اسمائهم خوارزمشاه ابن محمد بن
انوشتکین خوارزمشاه اتسز بن محمد ارسلان ابن اتسز سلطانشاه
ابن ارسلان علاء الدین تکش بن ارسلان سلطان محمد ابن تکش
ارسلان سلطان جلال الدین محمد سلطان غیاث الدین محمد خوارزمشاه
ابن محمد ابن انوشتکین انوشتکین بنده بلکابک سلجوقی بود
وچون سلطان برکیارق پادشاهی خراسان با میر حبشی التونتاق
تفویض کرد او محمد ابن انوشتکین را بخوارزم فرستاد واو را
خوارزمشاه از ین خواند این حال در سنه تسعین واربعمائه
بود واو عدل وراستی ومرحمت پیش گرفت وعلما وصلحا را تعظیم
وترحیب کردی ودر بارۀ همکنان احسان وشفقت فرمودی
لاجرم پادشاهی از صوب وی واولاد سالها مقرر ماند
خوارزمشاه بن محمد سالها بعد از پدر پادشاهی کرد وهیچ قدر

ازجاده واتباع سیرت پدر انحراف ننمود ودر سنه احدی
وخمسین وخمسمائه رحلت کرد خوارزمشاه ارسلان ارسلان
چون پدرش وفات یافت او بحکم وراثت زمام مملکت در دست
گرفت وبسی از خراسان وماوراء النهر در تصرف در آورد
وبسبب ضعف سلجوقیان او را استیلاء تمام ظاهر گشت
ودر سنه ثمان وستین وخمسمائه وفات یافت خوارزمشاه
سلطان شاه او کوچکتر از علاء الدین بود اما اکابر باوی متفق
بودند او را بر تخت نشاندند وعلاء الدین بروی خروج کرد
وسلطانشاه بگریخت وبغزنه رفت وسلطان غیاث الدین
ابو الفتح غوری او را مدد نکرد وچون از وی نومید گشت
بخطا رفت واز ملک آن طرف لشکر بستد وبخوارزم
مراجعت کرد وبنزدیک شهر فرود آمد علاء الدین جیحون بر ایشان
بگشود ونزدیک شد که جمله غرق شوند پس آگاهی یافتند وبگریختند
وبنزدیک هود شدند واز آنجا باز مراجعت کردند وعلاء الدین
بگریخت وپادشاهی را مسلم ماند تا سلخ رمضان سنه تسع وثمانین

وخمسمائه

وخمسمائه وفات یافت خوارزمشاه علاء الدین تکش بعد از
وفات برادر ملک برو قرار گرفت ودولت آل سلجوق در این دیار
بانجام رسید وکار او ارتفاع یافت وتمامت ملک خراسان
مستخلص کرد السلطان محمد بن تکش دولت این دودمان در
ایام او بذروه اعلی رسید وکوکب طالع او بجانب ارتفاع پیوست
بلاد ماوراء النهر مسخر کرد وبجانب آذربایجان وعراق وحوالی
بغداد نهضت کرد وهیچ آفرید باوی طریق مقاومت نسپرد
وجز مصالحت ومطاوعت با او صواب ندید پس چون
مراجعت کرد آفتاب دولتش آهنگ غروب کرد ولشکر مغول
از جانب شرق خروج ومیان ایشان چند نوبت ملاقات ومحاربه
رفت وبآخر الامر سلطان منهزم شد وباز ربایجان رفت
وآنجا وفات یافت السلطان جلال الدین محمد چون لشکر
خوارزمیان منهزم ومتفرق شدند جلال الدین محمد بجانب
هند رفت ولشکر مغول نیز گاهی حال معلوم نداشتند واز
بسیاری لشکر طرفین کار بر همگنان شوریده شد مراجعت کردند

پس چون سلطان جلال الدین وقوف یافت که مغول مراجعت کردند
بازکشت و بپارس امد و اتابک سعد بن زنکی بدید و از انجا
ببغداد رفت و قاضی بهاء الدین کاردونی و عز الدین عزیزان
وجمعی از پیش برسالت رفته بودند و تصالحی حاصل کرده پس
روی باخلاط نهاد و مدت چهار ماه انجا حصار داد بعد از ان
بکشود و قتلی بافراط بکرد و از انجا عزیمت اذربایجان کرد
و اتابک محمد بن ایلدکز از و بکریخت و سلطان در شهر تبریز
اقامت کرد و مدتی ان جایکه بود پس متوجه کرج شد
و شهر تفلیس و چند شهر دیکر از ان حدود بکشود و باخراج
بموغان رفت و از مغول هیچ خبر نیافت و بعیش و لهو مشغول
کشت ناکاه لشکر مغول پیدا شد و اتباع و اعوان او جمله
متفرق شدند او نیز بکریخت و کماهی کار او بتحقیق معلوم نکشت
جماعتی کویند که با چند تن در راه موصل میرفت کرادا او را
نشناختند و در لباس و زینت ایشان طمع کردند و ایشانرا
بقتل اوردند و زن او ملکه خاتون بجانب شام افتاد و اتابک

ابوبکر

ابوبکر فرستاد و او را باشیراز اوردند **السلطان غیاث الدین**
محمد او بعد از واقعه پدر بشیراز امد و غارت کرد و از انجا
بکرمان رفت چنین کویند که براق حاجب که اول سلاطین کرمان
است و از بنی عم ملوک ماوراء النهر است او را هلاک کرد
طایفه هشتم مغول مقدم و مقتدای ایشان **چنکیز خان** — خروج چنکیز خان ٦١٧
بوده است و خروج با خوارزمیان در سنه سبع عشر و ستمائه
کرد و او و اولادش اکثر بلاد ختا و ترک و تمامت ایران زمین
بکشودند و ممالک و ملوک مسخر کردانیدند و از اولاد او که
در ایران حکم کردند و ممالک کشودند **هلاکو خان** و پسر او
اباخان بود و این هلاکو خان مردی دلیر و صاحب رای
بود و تمامت ممالک عراق و عراقین و بغداد مسخر کرد
و خلیفه مستعصم بالله بر دست او هلاک کشت و در سنه
ثمان و خمسین و ستمائه وفات یافت **اباخان** پادشاهی
نیکو بود و حکم او در ایران زمین و بلاد روم و عراق و تمامت
ممالک نافذ کشت و بعدل و رافت میلی تمام داشت و در

بارۀ مسلمانان عنایت شامل و مدار ملک او بر امیر کبیر سوغانجاق

اقا بود و بتخصیص پارس و بغداد باو تعلق داشت و سیرتی

پسندیده و شفقت و معدلت هرچه تمامتر داشت و بر زبان

همکنان شکر و مدح او جاریست و در تاسیس قواعد خیرات

و رعایت اسلام و مسلمانان و تفقد احوال فضلا و ترحیب

و تعظیم علما قصب السبق از متقدمان و متاخران ربوده بود

و بعد از او سلطان احمد که برادر او بود قریب ده سال پادشاهی

کرد و وفات یافت و بعد از و ابن الاخ ارغون ابن اباقا

پادشاهی ایران و توران کرد چند سال و این ساعت چون

وفات یافت پادشاهی ایران و توران چنانچه از ان ابا

و اجداد و پادشاهان ماضی بوده بر پادشاه جهان

کیخاتو خلد الله ملکه مقرر و مفوض است انشاء الله از بخت و تخت

متمتع و برخوردار باشد و باری تعالی او را هدایت

و توفیق دهد و امروز اهل اسلام را درگاه او

مقصدی معین است وفقه الله لما یرید

دعائم

دعائم جلاله و یمدد مظلة ظلاله بحق

النبی محمد و اله آمین و الحمد لله رب

العالمین آمین تم

حرره المسکین نوذری امین الحابنوی غفر الله له

و لوالدیه آمین ثم آمین

تم ۲۲ شوال سنه ۱۲۱٤